۞ وَما مِن دآبَّةٍ فِي الاَرضِ اِلّا عَلَى اللهِ رِزقُها وَيَعلَمُ
مُستَقَرَّها وَمُستَودَعَها ۚ كُلٌّ في كِتٰبٍ مُبينٍ ۝ وَهُوَ
الَّذي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالاَرضَ في سِتَّةِ اَيّامٍ وَكانَ عَرشُهُ
عَلَى الماءِ لِيَبلُوَكُم اَيُّكُم اَحسَنُ عَمَلًا ۗ وَلَئِن قُلتَ اِنَّكُم
مَبعوثونَ مِن بَعدِ المَوتِ لَيَقولَنَّ الَّذينَ كَفَروا اِن هٰذا
اِلّا سِحرٌ مُبينٌ ۝ وَلَئِن اَخَّرنا عَنهُمُ العَذابَ اِلىٰ اُمَّةٍ
مَعدودَةٍ لَيَقولُنَّ ما يَحبِسُهُ ۚ اَلا يَومَ يَأتيهِم لَيسَ مَصروفًا
عَنهُم وَحاقَ بِهِم ما كانوا بِهِ يَستَهزِءونَ ۝ وَلَئِن
اَذَقنَا الاِنسانَ مِنّا رَحمَةً ثُمَّ نَزَعنٰها مِنهُ اِنَّهُ لَيَئوسٌ
كَفورٌ ۝ وَلَئِن اَذَقنٰهُ نَعماءَ بَعدَ ضَرّاءَ مَسَّتهُ لَيَقولَنَّ
ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنّي ۚ اِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخورٌ ۝ اِلَّا الَّذينَ
صَبَروا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ۙ اُولٰٓئِكَ لَهُم مَغفِرَةٌ وَاَجرٌ
كَبيرٌ ۝ فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعضَ ما يوحىٰ اِلَيكَ وَضائِقٌ
بِهِ صَدرُكَ اَن يَقولوا لَولا اُنزِلَ عَلَيهِ كَنزٌ اَو جاءَ
مَعَهُ مَلَكٌ ۚ اِنَّما اَنتَ نَذيرٌ ۗ وَاللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ وَكيلٌ ۝

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست؛ او قرارگاه و محلّ نقل و انتقالش را می‌داند؛ همهٔ اینها در کتاب آشکاری ثبت است. [=در لوح محفوظ ، در کتاب علم خدا] ۶ او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ و عرشِ (حکومتِ) او، بر آب قرار داشت؛ (بخاطر این آفرید) تا شما را بیازماید که کدام یک عملتان بهتر است. و اگر (به آنها) بگویی: «شما بعد از مرگ، برانگیخته می‌شوید»، مسلّماً کافران می‌گویند:«این سحری آشکار است!» ۷ و اگر مجازات را تا زمان محدودی از آنها به تأخیر اندازیم، (از روی استهزا) می‌گویند: «چه چیز مانع آن شده است؟!» آگاه باشید، آن‌روز که (عذاب) به سراغشان آید، از آنها بازگردانده نخواهد شد؛ (و هیچ قدرتی مانع آن نخواهد بود؛) و آنچه را مسخره می‌کردند، دامانشان را می‌گیرد. ۸ و اگر از جانب خویش، نعمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او بگیریم، بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود. ۹ و اگر بعد از شدّت و رنجی که به او رسیده، نعمتهایی به او بچشانیم، می‌گوید: «مشکلات از من برطرف شد، و دیگر باز نخواهد گشت!» و غرق شادی و غفلت و فخرفروشی می‌شود؛ ۱۰ مگر آنها که (در سایهٔ ایمان راستین،) صبر و استقامت ورزیدند و کارهای شایسته انجام دادند؛ که برای آنها، آمرزش و اجر بزرگی است. ۱۱ شاید (ابلاغ) بعض آیاتی را که به تو وحی می‌شود، (بخاطر عدم پذیرش آنها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی)؛ و سینه‌ات از این جهت تنگ (و ناراحت) شود که می‌گویند: «چرا گنجی بر او نازل نشده و یا چرا فرشته‌ای همراه او نیامده است؟!» (ابلاغ کن، و نگران و ناراحت مباش! چرا که) تو فقط بیم دهنده‌ای؛ و خداوند، نگاهبان و ناظر بر همه چیز است (؛و به حساب آنان می‌رسد). ۱۲

۶. تلاش برای کسب روزی مقدّر : ممکن است بعضی از افراد سست و بی‌حال، به اتکاء تعبیراتی همانند این آیه یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی کرده، فکر کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیهٔ معاش تلاش زیادی کند؛ زیرا روزی مقدّر است و به هر حال به انسان می‌رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند؛ در حالی که مختصری آشنایی با قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایهٔ هر گونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را سعی و تلاش می‌شمرد و پیشوایان اسلامی برای این‌که الگویی به دیگران ارایه بدهند، خود در بسیاری از مواقع کار می‌کردند؛ کارهایی سخت و توان‌فرسا. از شخصی به نام عبدالاعلی نقل شده است: در یکی از روزهای گرم تابستان و در یکی از کوچه‌های مدینه با جعفر بن محمد(ع) روبه‌رو شدم. به او گفتم: فدایت شوم. شما نزد خدا مقامی بس بلند دارید و از خاندان پیامبر خدا هستید؛ با این حال (برای کار و تأمین معاش) در چنین روزی خودتان را به سختی می‌اندازید؟! امام صادق(ع) در پاسخ فرمود: **«ای عبدالاعلی، من در طلب روزی بیرون آمده‌ام تا با به دست آوردن آن، از تو و مانند تو بی‌نیاز باشم.»** نکتهٔ مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی، نگه‌دارنده‌ای برای انسان‌های حریص و دنیاپرست است که برای تأمین زندگی به هر دری می‌زنند و هر ظلم و گناه و جنایتی را مرتکب می‌شوند؛ به گمان این‌که اگر چنین نکنند، زندگی‌شان تأمین نمی‌شود. آیات قرآن و احادیث اسلامی به این‌گونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نزنند و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیهٔ روزی تلاش نکنند؛ بلکه از راه مشروع تلاش و کوشش کنند و مطمئن باشند که خداوند نیازمندی‌های آنها را تأمین می‌کند؛ چنان‌که در روایتی از پیامبر اسلام(ص) می‌خوانیم: **«آگاه باشید روح‌الامین (جبرئیل) به قلب من وحی کرده که هیچ کس نمی‌میرد مگر این‌که روزی‌اش را کامل دریافت کرده است. پس تقوای خدا را پیشه کنید و روزی را به زیبایی طلب نمایید، و دیر رسیدن چیزی از روزی، شما را به نافرمانی خدا وا ندارد؛ زیرا خدای بلندمرتبه، روزی‌ها را میان آفریدگانش به صورت حلال تقسیم کرده است و نه به صورت حرام. بنابر این هر کس تقوای الهی پیشه کند و شکیبایی ورزد، رزقش از راه حلال به او می‌رسد، و هر کس که پرده‌دری کند و از غیر حلال به دست آورد، خداوند، از روزی حلال او کم می‌کند و او را مورد بازخواست قرار می‌دهد.»**[1]

۷. عرش خدا بر آب : گاهی کلمهٔ عرش به معنای مجموعهٔ جهان هستی است. همچنین گاهی به هر شیء مایع «ماء» (آب) گفته می‌شود؛ مانند فلزات مایع و امثال آن. از آنچه در بارهٔ دو کلمهٔ عرش و ماء گفتیم، چنین استفاده می‌شود که در آغاز آفرینش، جهان هستی به صورت مواد مذاب بود؛ یا گازهای فوق‌العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت. سپس در این تودهٔ آب‌گونه، حرکات شدید و انفجارات عظیمی رخ داد و قسمت‌هایی از سطح آن پی در پی به خارج پرتاب شد. آنگاه این اتصال و به هم پیوستگی، به انفصال و جدایی گرایید و کواکب و سیارات و منظومه‌ها یکی بعد از دیگری تشکیل شدند. بنابر این، جهان هستی و عرش که مظهر فرمانروایی و تدبیر امور هستی توسط خداست، نخست بر این مادهٔ عظیم آب‌گونه قرار داشت. نکتهٔ دیگری که آیه به آن اشاره می‌کند، این است که هدف عمدهٔ آفرینش جهان هستی، انسان است؛ انسانی که باید در مسیر تعلیم و تربیت قرار گیرد و راه تکامل را بپوید و هر لحظه به خدا نزدیک‌تر شود. خداوند می‌فرماید: **«(این آفرینش شگفت را برای این آفریده است) تا شما را بیازماید که کدام یک عملتان بهتر است.»** جالب توجه این‌که این آیه، ارزش هر انسانی را به حُسن و نیکویی عمل او مربوط می‌داند و نه به کثرت و فراوانی عمل او. این نشان می‌دهد که اسلام در همه جا روی کیفیت عمل تکیه دارد و نه روی کمیت آن. در همین زمینه از امام صادق(ع) نقل شده است: **«خداوند فراوانی عمل را نمی‌خواهد؛ بلکه درستی عمل را می‌خواهد. و درستی عمل به این خداترسی و نیت صادقانه است.»** سپس فرمود: **«نگهداری عمل خالصانه، مشکل‌تر از خود عمل است و عمل خالص، عملی است که ستایش کسی جز خدا را به خاطر آن طلب نکنی.»**[2]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۱۵ و المیزان، ج۱۰، ص ۱۷۰

۲ـ نمونه، ج۹، ص ۲۶

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ
وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
﴿١٣﴾ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن
لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٤﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ
﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ ۖ وَحَبِطَ
مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ
بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ
مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۚ وَمَن يَكْفُرْ
بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ ۚ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ ۚ
إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۚ أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ
عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا
عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن
سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١٩﴾

آیا می‌گویند: «او بدروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده (و ساختگی است)»؟! بگو: «اگر راست می‌گویید، شما هم ده سورهٔ ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و تمام کسانی را که می‌توانید ـ غیر ازخدا ـ (برای این کار) دعوت کنید!» ۱۳ و اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید (قرآن) تنها با علم الهی نازل شده؛ و هیچ معبودی جز او نیست. آیا با این حال، تسلیم می‌شوید؟! ۱۴ کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجهٔ) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می‌دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد. ۱۵ (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می‌رود؛ و آنچه را عمل می‌کردند، باطل و بی‌اثر می‌شود. ۱۶ آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد، و به دنبال آن، شاهدی از سوی او می‌باشد، و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن می‌دهد، همچون کسی است که چنین نباشد)؟! آنها [= حق‌طلبان و حقیقت‌جویان] به او (که دارای این ویژگیهاست،) ایمان می‌آورند. و هر کس از گروههای مختلف به او کافر شود، آتش وعده‌گاه اوست. پس، تردیدی در آن نداشته باش که آن حقّ است از پروردگارت؛ ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. ۱۷ چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا افترا می‌بندند؟! آنان (روز رستاخیز) بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، در حالی که شاهدان [= پیامبران و فرشتگان] می‌گویند: «اینها همانها هستند که به پروردگارشان دروغ بستند. ای لعنت خدا بر ظالمان باد!» ۱۸ همانها که (مردم را) از راه خدا بازمی‌دارند؛ و راه حق را کج و معوج نشان می‌دهند؛ و به سرای آخرت کافرند. ۱۹

۱۵. تأثیر نیت در نتیجهٔ عمل : این آیه و آیهٔ بعد، یکی از حقایق الهی را روشن می‌کند و آن این‌که نیت عمل انسان ـ هر چه باشد ـ نتیجه‌ای خاص در پی دارد. اگر هدف از عمل و کار انسان، دنیایی باشد، ویژگی‌های زندگی دنیوی او مانند ثروت، زیبایی و رفاه بهبود می‌یابد (البته در صورتی که همهٔ شرایط مهیا باشد)؛ ولی از نتایج اخروی دیگر خبری نخواهد بود؛ زیرا برای آن هدف‌ها نیتی نداشته و قدمی بر نداشته است تا به آنها برسد. حتی کارهای نیک مانند نیکوکاری، احسان و خوش اخلاقی، به تنهایی برای رسیدن به نعمت‌های اخروی و بهشت برین کافی نیست، و تا وقتی که نیت تقرب و نزدیک شدن به خدا و توجه به آخرت در آن کارها وجود نداشته باشد، موجب اجر و ثواب اخروی نمی‌شود. در روایتی از پیامبر اکرم در تفسیر این آیه می‌خوانیم: **«هنگامی که روز قیامت بر پا می‌شود، پیروان من سه گروه می‌شوند: گروهی خدا را با اخلاص پرستش می‌کردند و گروهی از روی ریا و گروهی به خاطر این‌که به دنیا برسند. در آن روز، خدا به کسی که او را به خاطر دنیا پرستش کرده، می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگندت می‌دهم، بگو هدفت از عبادت من چه بود؟ آن شخص می‌گوید: دنیا. خداوند می‌فرماید: بنابر این آنچه اندوختی، برای تو سودی ندارد و به آن باز نمی‌گردی؛ او را به سوی آتش ببرید. سپس به آن کس که او را از روی ریا عبادت کرده، می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگندت می‌دهم، بگو هدف تو از عبادت من چه بوده است؟ او در پاسخ می‌گوید: ریا و خودنمایی. خداوند می‌فرماید: چیزی از عبادتی که ریاکارانه انجام داده‌ای، به سوی من صعود نمی‌کند و امروز هیچ سودی برای تو ندارد. او را به سوی آتش ببرید. آنگاه به کسی که او را خالصانه عبادت کرده، می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگندت می‌دهم، بگو: چه هدفی از عبادت من داشتی؟ او می‌گوید: به عزّت و جلالت سوگند که تو از من آگاه‌تری. من فقط تو را برای به دست آوردن خشنودی‌ات و رسیدن به سرایت بهشت می‌پرستیدم. خدا می‌فرماید: بنده‌ام راست می‌گوید. او را به بهشت ببرید.»**[1]

۱۷. علی(ع)؛ گواه راست بودن نبوت پیامبر(ص) : مفسران در تفسیر این آیه گفته‌اند که منظور از **«کسی که دلیل آشکاری از پروردگار خود دارد»**، شخص پیامبر(ص) است و دلیل روشن او «قرآن مجید» و شاهد و گواه صدق نبوتش، مؤمنان راستینی همچون علی(ع) هستند. در روایات متعددی که از ائمهٔ معصومین(ع) به ما رسیده و در بعضی از تفاسیر اهل سنت نیز آمده، تأکید شده است که منظور از «شاهد»، امیرالمؤمنین علی(ع) است. مردی از امام علی(ع) سؤال می‌کند: چه آیه‌ای در بارهٔ شما نازل شده است؟ امام(ع) پاسخ می‌دهد: **«آیا گفتار خدا را نشنیده‌ای که می‌گوید: «آیا آن کس که دلیل آشکاری ... ؟» رسول خدا دلیل آشکاری از پروردگار خویش داشت و من شاهدی برای او و از او هستم.»** البته تفسیر کلمهٔ شاهد به علی(ع) با این حقیقت منافاتی ندارد که همهٔ مؤمنان راستین همچون ابوذر، سلمان، عمار یاسر و ... مصداق شاهد هستند و این روایات به فرد شاخص‌تر و برتر اشاره کرده‌اند؛ چنان‌که در روایتی از امام پنجم، تمام ائمهٔ معصومین، مصداق شاهد معرفی شده‌اند.[2] در روایت دیگری می‌خوانیم که امام حسن مجتبی(ع) ضمن خطبه‌ای طولانی که در حضور معاویه ایراد کرده، فرمود: **«سرانجام امور و گذشت روزگار به این‌جا رسید که خداوند محمد(ص) را برای نبوت برانگیخت و برای رسالت برگزید و کتابش را بر او نازل کرد و سپس او را مأمور کرد به این که بشر را به سوی خدا دعوت کند. پدرم اولین کسی بود که دعوت خدا و پیامبرش را پاسخ گفت و اولین کسی بود که ایمان آورد و خدا و پیامبرش را تصدیق کرد و خداوند در کتابی که بر پیامبرش نازل کرده، فرموده است: «آیا آن کسی که دلیل آشکاری دارد ...». پس پیامبر خدا، کسی است که دلیل آشکاری دارد و پدرم کسی است که به دنبال اوست و او شاهد نبوت پیامبر است.»**[3]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۶۷ و ۱۷۳

۲ـ نمونه، ج۹، ص ۵۱ و المیزان، ج۱۰، ص ۱۷۵ و ۱۷۷

۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۸۵

أُولَٰٓئِكَ لَمۡ يَكُونُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا كَانَ لَهُم
مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنۡ أَوۡلِيَآءَۘ يُضَٰعَفُ لَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ مَا كَانُواْ
يَسۡتَطِيعُونَ ٱلسَّمۡعَ وَمَا كَانُواْ يُبۡصِرُونَ ٢٠ أُولَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ
خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢١ لَا جَرَمَ
أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ ٢٢ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ
ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَخۡبَتُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ أُولَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ
فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٣ ۞ مَثَلُ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ كَٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡأَصَمِّ
وَٱلۡبَصِيرِ وَٱلسَّمِيعِۚ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًاۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
٢٤ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦٓ إِنِّي لَكُمۡ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ٢٥ أَن
لَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ أَلِيمٖ ٢٦
فَقَالَ ٱلۡمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرٗا
مِّثۡلَنَا وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِۖ
وَمَا نَرَىٰ لَكُمۡ عَلَيۡنَا مِن فَضۡلِۭ بَلۡ نَظُنُّكُمۡ كَٰذِبِينَ ٢٧
قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي رَحۡمَةٗ
مِّنۡ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتۡ عَلَيۡكُمۡ أَنُلۡزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمۡ لَهَا كَٰرِهُونَ ٢٨

ربع الحزب ٣٢

آنها هیچ گاه توانایی فرار در زمین را ندارند؛ و جز خدا، پشتیبانهایی نمی‌یابند. عذاب خدا برای آنها مضاعف خواهد بود؛ (چرا که هم خودشان گمراه بودند، و هم دیگران را گمراه ساختند؛) آنها هرگز توانایی شنیدن (حق را) نداشتند؛ و (حقیقت را) نمی‌دیدند. ٢٠ آنان کسانی هستند که سرمایهٔ وجود خود را از دست داده‌اند؛ و تمام معبودهای دروغین از نظرشان گم شدند. ٢١ بناچار آنها در سرای آخرت، از همه زیانکارترند! ٢٢ کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و در برابر پروردگارشان خضوع و خشوع کردند، آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند. ٢٣ حالِ این دو گروه [= مؤمنان و منکران]، حالِ نابینا و کر و بینا و شنواست؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟! آیا پند نمی‌گیرید؟! ٢٤ ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (؛نخستین بار به آنها گفت): «من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکارم. ٢٥ جز «الله» [= خدای یگانه یکتا] را نپرستید؛ زیرا بر شما از عذاب روز دردناکی می‌ترسم!» ٢٦ اشراف کافر قومش (در پاسخ او) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی‌بینیم؛ و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم؛ و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی‌بینیم؛ بلکه شما را دروغگو تصوّر می‌کنیم.» ٢٧ (نوح) گفت: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و از نزدخودش رحمتی به من داده باشد ـ و بر شما مخفی مانده ـ (آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید)؟! آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش این دلیل روشن مجبور سازیم، با اینکه شما کراهت دارید؟! ٢٨

۲۰. ناتوانی کافران از شنیدن حق : تعبیر «ما کانوا یستطیعون السمع» اشاره به این واقعیت است که برای آنها شنیدن سخنان حق آن قدر سنگین است که گویی اصلاً توانایی شنیدن حق را ندارند. بدیهی است که ناتوانی درک حقایق که نتیجهٔ لجاجت شدید و دشمنی آنان با حق و حقیقت است، از آنها سلب مسئولیت نمی‌کند؛ زیرا اسباب این ناتوانی را آنان با اختیار خودشان فراهم کرده‌اند؛ یعنی کافران با انجام گناه و نافرمانی و پافشاری بر آن، کاری کرده‌اند که خداوند قدرت شنیدن صدای حق و دیدن آیات و نشانه‌های او را از آنان سلب کرده است.[۱]

۲۱. خسارت بزرگ : مقصود از «اولئک الذین خسروا انفسهم» کسانی هستند که سرمایهٔ وجود خود را از دست داده‌اند. انسان در حقیقت مالک هیچ چیزی جز وجود خودش نیست. اگر وجود خودش را ـ که تنها دارایی اوست ـ در معاملهٔ دنیا به چیزی بفروشد که هلاکت و نابودی او در آن است، بی‌شک در این معامله ضرر کرده و هر چه آن چیز بی‌ارزش‌تر باشد، ضرر این معامله بیشتر است و او زیانکارتر می‌شود.[۲]

۲۳. یکی از عالی‌ترین صفات مؤمنان : «اخبتوا» از مادهٔ «اخبات» و از ریشهٔ «خبت» است و به معنای زمین صاف و وسیعی است که انسان به راحتی و با اطمینان می‌تواند در آن گام بردارد. به همین جهت، این ماده به معنای اطمینان به کار رفته است و به معنای خضوع و تسلیم نیز آمده؛ چرا که چنین زمینی، هم برای گام برداشتن اطمینان‌بخش است و هم برای رهروان، خاضع و تسلیم.[۳] در حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده است که یکی از یارانش به او عرض کرد: در میان ما مردی به نام «کلیب» است. هیچ کلامی از شما صادر نمی‌شود مگر این‌که می‌گوید: من تسلیم هستم، و به همین خاطر، او را «کلیب تسلیم» نامیده‌ایم. امام دعا کرده، فرمود: **«رحمت خدا بر او باد.»** سپس اضافه کرد: **«آیا می‌دانید تسلیم چیست؟»** ما ساکت شدیم. امام فرمود: **«به خدا سوگند، این همان اخبات است که در کلام خداوند آمده است: «الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم».»**[۴]

۲۷. پاسخ به یک سؤال : شک نیست که گروندگان و ایمان‌آورندگان به نوح(ع)، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست؛ بلکه به حکم این‌که پیامبران پیش از هر چیز به حمایت مستضعفان و مبارزهٔ با مستکبران می پرداختند، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لبیک می‌گفتند، همان گروه محروم و فقیر و کم درآمد بودند که در نظر مستکبران ـ که مقیاس شخصیت را تنها زور و زر می‌دانستند ـ افرادی پست و حقیر به شمار می‌آمدند. این‌که آنها را «بادی الرأی» (ظاهربین و ساده‌لوح) گفته‌اند، به خاطر این است که لجاجت و تعصب‌های ناروایی را که دیگران داشتند، آنها نداشتند؛ بلکه بیشتر جوانان پاکدلی بودند که نخستین تابش حقیقت را در قلب خود به سرعت احساس می‌کردند و با هوشیاری ناشی از حقیقت‌جویی، نشانه‌های صدق و راستی را در گفته‌ها و اعمال پیامبران در می‌یافتند.[۵]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۶۳ و المیزان، ج۱۰، ص ۱۸۱
۲ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۸۳
۳ـ نمونه، ج۹، ص ۶۶
۴ـ المیزان، ج۱۰، ص ۱۸۸
۵ـ نمونه، ج۹، ص ۷۱

وَيٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ ۚ
وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا ۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُوا۟ رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّىٓ
أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾ وَيٰقَوْمِ مَن يَنصُرُنِى مِنَ ٱللَّهِ إِن
طَرَدتُّهُمْ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾ وَلَآ أَقُولُ لَكُمْ عِندِى خَزَآئِنُ ٱللَّهِ
وَلَآ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّى مَلَكٌ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ
تَزْدَرِىٓ أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيْرًا ۖ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِىٓ
أَنفُسِهِمْ ۖ إِنِّىٓ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا۟ يَٰنُوحُ قَدْ جَٰدَلْتَنَا
فَأَكْثَرْتَ جِدَٰلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ
﴿٣٢﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ إِن شَآءَ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٣﴾
وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِىٓ إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ
أَن يُغْوِيَكُمْ ۚ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۖ قُلْ
إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُۥ فَعَلَىَّ إِجْرَامِى وَأَنَا۠ بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾ وَأُوحِىَ
إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُۥ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدْ ءَامَنَ
فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَٰطِبْنِى فِى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ ۚ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿٣٧﴾

ای قوم من! به خاطر این دعوت، اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ اجر من، تنها بر خداست. و من، آنها را که ایمان آورده‌اند، (بخاطر شما) از خود طرد نمی‌کنم؛ چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد؛ (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود؛) ولی شما را قوم جاهلی می‌بینم. ۲۹ ای قوم من! چه کسی مرا در برابر (مجازات) خدا یاری می‌دهد اگر آنان را طرد کنم؟! آیا اندیشه نمی‌کنید؟! ۳۰ من هرگز به شما نمی‌گویم خزاین الهی نزد من است؛ و غیب هم نمی‌دانم؛ و نمی‌گویم من فرشته‌ام؛ و (نیز) نمی‌گویم کسانی که در نظر شماخوار می‌آیند، خداوند خیری به آنها نخواهد داد؛ خدا از دل آنان آگاه‌تر است. (با این حال، اگر آنها را برانم،) در این صورت از ستمکاران خواهم بود.» ۳۱ گفتند: «ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی، و زیاد هم جرّ و بحث کردی! (بس است!) اکنون اگر راست می‌گویی، آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می‌دهی بیاور!» ۳۲ (نوح) گفت: «اگر خدا اراده کند، خواهد آورد؛ و شما قدرت فرار (از آن را) نخواهید داشت! ۳۳ (امّا چه سود که) هرگاه خدا بخواهد شما را (بخاطر گناهانتان) گمراه سازد، و من بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت. او پروردگار شماست؛ و به سوی او بازگشت داده می‌شوید.» ۳۴ آیا (مشرکان) می‌گویند: «او [= محمد (ص)] این سخنان را بدروغ به خدا نسبت داده است.»؟! بگو: «اگر من اینها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم، گناهش بر عهدهٔ من است؛ ولی من از گناهان شما بیزارم.» ۳۵ به نوح وحی شد که: «جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که می‌کردند، غمگین مباش. ۳۶ و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز. و دربارهٔ آنها که ستم کردند شفاعت مکن، که (همهٔ) آنها غرق شدنی هستند!» ۳۷

۳۱. چه کسانی از غیب آگاهی دارند؟ : در بارهٔ علم غیب و اموری مانند آن، در قرآن کریم به دو دسته از آیات که در نگاه نخست با هم تفاوت دارند، برخورد می‌کنیم. دستهٔ یکم، آیاتی است که هر گونه علم و قدرت غیبی را ویژهٔ خداوند می‌داند و از دیگر افراد نفی می‌کند؛ اما آیات دستهٔ دوم، برای غیر خدا (مانند برخی فرشتگان یا پیامبران) نیز علم و قدرت غیبی قائل است. با تدبر در آیات قرآن و روایات می‌فهمیم آنچه که خداوند مخصوص خودش می‌داند، علم و قدرت غیبی ذاتی و استقلالی است. یعنی هیچ کسی جز خدا به خودی خود و بدون این‌که کسی به او عنایتی کند، علم یا قدرت غیبی ندارد؛ اما اگر خداوند به کسی علم یا قدرت غیبی عنایت کند، آن شخص نیز با اذن و عنایت خداوند دارای علم غیب یا قدرت فوق‌العاده‌ای خواهد شد. مثلاً خداوند در آیهٔ ۴۴ سورهٔ نجم می‌فرماید: «**و اوست که میراند و زنده کرد**»؛ اما در آیهٔ ۴۹ سورهٔ آل عمران از قول حضرت عیسی(ع) می‌خوانیم: «**و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم**». در آیات ۲۶ و ۲۷ سورهٔ جن نیز می‌خوانیم: «**دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبی‌اش آگاه نمی‌سازد**»؛ اما در ادامه می‌فرماید: «**مگر رسولانی که آنان را برگزیده.**»[۱]

۳۵. هماهنگی دین و عقل : ممکن است هنگام مطالعهٔ آیه این ایراد به نظر برسد که این چگونه منطقی است که پیامبر به مردم بگوید: اگر این سخن افترا است، گناهش به گردن من؟! آیا قبول مسئولیت گناه افترا اثبات می‌کند که سخن پیامبر، حق و مطابق واقع است و مردم را موظّف می‌کند از او اطاعت و پیروی کنند؟! با دقت در آیات گذشته به پاسخ این ایراد پی می‌بریم که او در حقیقت می‌خواست بگوید که عقل سالم، سخنان مستدل را می‌پذیرد و من حرفی مخالف عقل نمی‌گویم. اگر هم به فرض محال، این سخنان از طرف خدا هم نباشد، گناهش بر گردن من؛ و اگر شما از سخنان من پیروی کنید، گناهی نکرده‌اید؛ زیرا از عقل و منطق پیروی کرده‌اید. شما اما بدون دلیل و از روی لجاجت با من مخالفت می‌کنید و این گناهی است بزرگ و نابخشودنی.[۲]

۳۷. ساختن کشتی نوح، مطابق وحی الهی بود : منظور از کلمهٔ «باعیننا» (**در برابر دیدگان ما**) این است که تمام تلاش‌ها و کوشش‌های تو در این زمینه، در حضور و پیش چشم ماست؛ بنابر این با فکر راحت به کار خویش ادامه بده. طبیعی است این احساس که خداوند حاضر و ناظر و محافظ و مراقب است، به انسان، هم توان و نیرو می‌بخشد، و هم احساس مسئولیت بیشتر. از کلمهٔ «وحینا» نیز برمی‌آید که نوح چگونگی ساختن کشتی را نیز از خدا می‌آموخت. باید هم چنین باشد؛ زیرا نوح از پیش خود نمی‌دانست ابعاد عظمت طوفان آینده چه اندازه است تا کشتی خود را متناسب با آن بسازد، و این وحی الهی بود که او را در انتخاب بهترین کیفیت‌ها یاری می‌کرد.[۳]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۲۰۰ ۲ـ نمونه، ج۹، ص ۸۷ ۳ـ پیشین، ص ۹۰

وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِۦ سَخِرُوا
مِنْهُ ۚ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ
مُّقِيمٌ ﴿٣٩﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن
كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ
ءَامَنَ ۚ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾ ۞ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا
بِسْمِ اللَّهِ مَجْرٖىٰهَا وَمُرْسَىٰهَآ ۚ إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٤١﴾ وَهِيَ
تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُۥ وَكَانَ فِي
مَعْزِلٍ يَٰبُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ الْكَٰفِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ
سَـَٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَآءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ
أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ ۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ
الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾ وَقِيلَ يَٰٓأَرْضُ ابْلَعِي مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقْلِعِي
وَغِيضَ الْمَآءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ ۖ وَقِيلَ
بُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ
ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَٰكِمِينَ ﴿٤٥﴾

او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می‌گذشتند، او را مسخره می‌کردند؛ (ولی نوح) گفت: «اگر ما را مسخره می‌کنید، ما نیز شما را همین‌گونه مسخره خواهیم کرد. ۳۸ بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش خواهدآمد، و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد!» ۳۹ (این وضع همچنان ادامه یافت) تا آن زمان که فرمان ما فرا رسید، و تنور جوشیدن گرفت؛ (به نوح) گفتیم: «از هر جفتی از حیوانات (از نر و ماده) یک زوج در آن (کشتی) حمل کن؛ همچنین خاندانت را (بر آن سوار کن) ـ مگر آنها که قبلاً وعدهٔ هلاک آنان داده شده [= همسر و یکی از فرزندانت]؛ ـ و همچنین مؤمنان را.» امّا جز عدهٔ کمی همراه او ایمان نیاوردند. ۴۰ او گفت: «به نام خدا بر آن سوار شوید؛ و هنگام حرکت و توقّف کشتی، یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است.» ۴۱ و آن (کشتی)، آنها را از میان امواجی همچون کوهها حرکت می‌داد؛ (در این هنگام،) نوح فرزندش را که در گوشه‌ای بود صدا زد: «پسرم! همراه ما سوار شو، و با کافران مباش!» ۴۲ گفت: «بزودی به کوهی پناه می‌برم که مرا از آب حفظ می کند!» (نوح) گفت: «امروز هیچ نگهداری در برابر فرمان خدا نیست؛ مگر آن کس را که او رحم کند.» در این هنگام، موج در میان آن دو حایل شد؛ و او در زمرهٔ غرق‌شدگان قرار گرفت. ۴۳ و گفته شد: «ای زمین، آبت را فرو بر! و ای آسمان، خودداری کن! و آب فرو نشست و کار پایان یافت و (کشتی) بر (دامنهٔ کوهِ) جودی، پهلو گرفت؛ و (در این هنگام،) گفته شد: «دور باد قوم ستمگر (از سعادت و نجات و رحمت خدا!)» ۴۴ نوح به پروردگارش عرض کرد: «پروردگارا! پسرم از خاندان من است؛ و وعدهٔ تو (در مورد نجات خاندانم) حقّ است؛ و تو از همهٔ حکم‌کنندگان برتری.» ۴۵

۳۸. عظمت کشتی نوح : بدون شک، کشتی نوح، کشتی ساده‌ای نبود و ساخت آن با وسایل آن روز به آسانی پایان نیافت؛ بلکه کشتی بزرگی بود که علاوه بر مؤمنان راستین، یک جفت از نسل هر حیوانی را در خود جای داد و آذوقهٔ فراوانی را برای مدت‌ها زندگی انسان‌ها و حیوان‌هایی که در آن جای داشتند، حمل می‌کرد؛ به خصوص که این کشتی می‌بایست از دریایی به وسعت سطح زمین با امواجی کوه‌پیکر، سالم می‌گذشت و نابود نمی‌شد. از این رو در بعضی از خبرها می‌خوانیم که این کشتی هزار و دویست ذراع طول و ششصد ذراع عرض داشت (هر ذراع حدود نیم متر است).[۱] در روایتی از امام صادق(ع) نیز می‌خوانیم که «ساخت این کشتی هشتاد سال به طول انجامید».[۲]

۳۸. سخنی در بارهٔ تمسخر : گر چه شروع به مسخره کردن، کاری ناپسند و حاکی از ناآگاهی و جهل است، اگر برای مجازات و مقابلهٔ به مثل و در راستای حق باشد، ایرادی ندارد؛ به ویژه اگر فایدهٔ عقلایی مانند پیشبرد هدف و اتمام حجت بر دشمنان داشته باشد؛ چنان‌که خداوند در آیهٔ ۷۹ سورهٔ توبه، مسخره کردن را به خود نیز نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «**(منافقان، مؤمنان فقیر را) مسخره می‌کنند، خدا نیز آنها را مسخره می‌کند.**»[۳]

۴۰. جوشش آب از یک تنور : در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که یکی از یاران آن حضرت به نام «مفضّل» از ایشان در بارهٔ این جمله از آیه که می‌فرماید «**و تنور جوشیدن گرفت**»، سؤال کرد. حضرت فرمود: «**این تنور در خانهٔ پیرزن مؤمنی بود و خانهٔ او در پشت قبله (محراب) سمت راست مسجد کوفه واقع شده بود.**» پرسیدم: در کجای مسجد فعلی واقع بوده؟ امام فرمود: «**در زاویهٔ باب‌الفیل امروز.**» پرسیدم: آیا شروع جوشش آب از همین تنور بوده؟ امام فرمود: «**آری، خداوند می‌خواسته قوم نوح نشانهٔ عذاب را ببینند. سپس خدا بارانی حیرت‌انگیز بر آن قوم فرستاد. تمام چشمه‌ها به جوشش در آمد و خداوند آن قوم را غرق کرد و نوح و کسانی را که در کشتی با او بودند، نجات داد.**»[۴]

۴۰. چرا نوح مأمور شد جفتی از هر حیوان در آن کشتی حمل کند؟ : این فرمان بدین خاطر بود که نسل حیوانات در آن طوفان نابود نشود؛ زیرا طوفان سراسر زمین یا دست‌کم بخش وسیعی از زمین را فرا گرفت که در صورت دوم نیز نقل و انتقال حیوانات در آن روزگار از نقطه‌های دوردست، کار آسانی نبود.[۵]

۴۰. لجاجت قوم نوح و شکیبایی او : در روایتی از امام باقر(ع) در ذیل جملهٔ «و ما آمن معه الا قلیل» از آیه می‌خوانیم: «**(این عدهٔ کم تنها) هشت نفر بودند.**»[۶] جالب توجه این‌که به فرمودهٔ قرآن، حضرت نوح نهصد و پنجاه سال به دعوت قومش پرداخت. شگفتا از لجاجت آن قوم؛ شگفت‌انگیزتر، صبر و استقامت آن پیامبر نستوه!

۴۴. کشتی نوح کجا پهلو گرفت؟ : نوح(ع) زمام کشتی را به دست خدا سپرد و امواج، کشتی را به هر سو می‌برد. در روایات آمده است که شش ماه تمام این کشتی سرگردان بود و نقاط بسیاری (حتی طبق پاره‌ای از روایات، سرزمین مکه و اطراف خانهٔ کعبه) را سیر کرد. سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد. این آیه، چگونگی اجرای این فرمان و جزئیات و نتایج آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق‌العاده رسا و زیبا بیان می‌کند. هر چند همهٔ آیات قرآن در سر حدّ فصاحت و بلاغت است، به گفتهٔ جمعی از دانشمندان عرب، این آیه، فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین آیات قرآن محسوب می‌شود.[۷] کلمهٔ «جودیّ» به معنای کوه و زمین سخت و سنگی است. برخی گفته‌اند که این کلمه، نام کوه معینی در سرزمین موصل است که در رشته‌کوه‌هایی واقع شده که به سرزمین ارمنستان می‌رسد و به رشته‌کوه آرارات معروف است.[۸]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۹۴
۲ـ المیزان، ج۱۰، ص ۲۳۳
۳ـ پیشین، ص ۲۱۵
۴ـ پیشین، ص ۲۳۳
۵ـ نمونه، ج۹، ص ۱۰۳
۶ ـ المیزان، ج۱۰، ص ۲۳۴
۷ـ نمونه، ج۹، ص ۱۰۹
۸ ـ المیزان، ج۱۰، ص ۲۲۰

قَالَ يٰنُوحُ اِنَّهٗ لَيسَ مِن اَهلِكَ ۖ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَيرُ صٰلِحٍ ۖ
فَلَا تَسـَٔلنِ مَا لَيسَ لَكَ بِهٖ عِلمٌ ۖ اِنّيٓ اَعِظُكَ اَن تَكُونَ
مِنَ الجٰهِلِينَ ﴿۴۶﴾ قَالَ رَبِّ اِنّيٓ اَعُوذُ بِكَ اَن اَسـَٔلَكَ مَا لَيسَ
لي بِهٖ عِلمٌ ۖ وَ اِلّا تَغفِر لي وَ تَرحَمنيٓ اَكُن مِنَ الخٰسِرِينَ
﴿۴۷﴾ قيلَ يٰنُوحُ اهبِط بِسَلٰمٍ مِنّا وَ بَرَكٰتٍ عَلَيكَ وَ عَلٰٓى اُمَمٍ
مِمَّن مَعَكَ ۚ وَ اُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُم ثُمَّ يَمَسُّهُم مِنّا عَذابٌ اَليمٌ
﴿۴۸﴾ تِلكَ مِن اَنبآءِ الغَيبِ نُوحيهآ اِلَيكَ ۖ مَا كُنتَ تَعلَمُهآ
اَنتَ وَ لَا قَومُكَ مِن قَبلِ هٰذا ۚ فَاصبِر ۖ اِنَّ العٰقِبَةَ
لِلمُتَّقينَ ﴿۴۹﴾ وَ اِلٰى عادٍ اَخاهُم هودًا ۚ قَالَ يٰقَومِ اعبُدُوا اللّٰهَ
مَا لَكُم مِن اِلٰهٍ غَيرُهٗ ۖ اِن اَنتُم اِلّا مُفتَرُونَ ﴿۵۰﴾ يٰقَومِ
لَآ اَسـَٔلُكُم عَلَيهِ اَجرًا ۖ اِن اَجرِيَ اِلّا عَلَى الَّذي فَطَرَنيٓ ۚ
اَفَلَا تَعقِلُونَ ﴿۵۱﴾ وَ يٰقَومِ استَغفِروا رَبَّكُم ثُمَّ توبُوٓا اِلَيهِ
يُرسِلِ السَّمآءَ عَلَيكُم مِدرارًا وَ يَزِدكُم قُوَّةً اِلٰى قُوَّتِكُم
وَ لَا تَتَوَلَّوا مُجرِمينَ ﴿۵۲﴾ قالوا يٰهودُ مَا جِئتَنا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحنُ
بِتارِكِي اٰلِهَتِنا عَن قَولِكَ وَ مَا نَحنُ لَكَ بِمُؤمِنينَ ﴿۵۳﴾

فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست؛ او عمل غیر صالحی است [= فرد ناشایسته‌ای است] ؛ پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه؛ من به تو اندرز می‌دهم که از جاهلان نباشی.» ۴۶ عرض کرد: «پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم؛ و اگر مرا نبخشی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود.» ۴۷ (به نوح) گفته شد: «ای نوح! با سلامت و برکاتی از ناحیهٔ ما بر تو و بر تمام امّتهایی که با تواند، فرود آی! و امّتهایی نیز هستند که ما آنها را از نعمتها بهره‌مند خواهیم ساخت، سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می‌رسد (، چرا که این نعمتها را کفران می‌کنند.) » ۴۸ اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم؛ نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمی‌دانستید. بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آنِ پرهیزگاران است. ۴۹ (ما) به سوی (قوم) عاد، برادرشان «هود» را فرستادیم؛ (به آنها) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست؛ شما فقط تهمت می‌زنید (و بتها را شریک او می‌خوانید). ۵۰ ای قوم من! من از شما برای این (رسالت)، پاداشی نمی‌طلبم؛ پاداش من، تنها بر کسی است که مرا آفریده است؛ آیا نمی‌فهمید؟! ۵۱ و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگردید، تا (بارانِ) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد؛ و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. و گنهکارانه، روی (از حق) بر نتابید.» ۵۲ گفتند: «ای هود! تو دلیل روشنی برای ما نیاورده‌ای؛ و ما خدایان خود را بخاطر حرف تو، رها نخواهیم کرد؛ و ما (اصلاً) به تو ایمان نمی‌آوریم. ۵۳

۴۶. پسر نوح با بدان بنشست : جملهٔ «انه لیس من اهلک» یکی از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی است. این آیه بیان می‌دارد که نزد خداوند، پیوندهای مادی ـ مانند خویشاوندی و رفاقت ـ در مقابل پیوندهای معنوی ارزشی ندارد و امتیاز خویشاوندی ـ حتی پدر و فرزندی ـ در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد. آنجا که پیوند معنوی وجود دارد، سلمان فارسی که هیچ نسبت مادی و خویشاوندی با پیامبر ندارد، طبق حدیث معروف **«سلمان منا اهل البیت» (سلمان از خانوادهٔ ما است)**، جزء خاندان پیامبر محسوب می‌شود؛ ولی پسر نوح بر اثر گسستن پیوند معنوی‌اش با پدر، مطرود و مشمول «انه لیس من اهلک» می‌گردد. به همین دلیل، در احادیث اهل بیت(ع) در بارهٔ شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود گذاشته‌اند و اثر چشم‌گیری از تعلیمات و برنامه‌های عملی اهل بیت در زندگی آنها دیده نمی‌شود، عبارت‌های تکان‌دهنده و هشداردهنده‌ای می‌بینیم که بیانگر نظر قرآن در این باره است. از امام رضا(ع) نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: **«مردم این آیه را چگونه تفسیر می‌کنند؟»** یکی از حاضران عرض کرد: بعضی معتقدند که معنی آن این است که پسر نوح فرزند حقیقی او نبود. امام فرمود: **«نه، چنین نیست. او قطعاً فرزند نوح بود؛ اما هنگامی که از فرمان خدا سرکشی کرد، خداوند نیز رابطهٔ او و پدرش را نفی کرد؛ همچنان‌که هر کس (در ظاهر) از ما باشد، ولی از خدا اطاعت نکند، از ما نیست.»**[1]

۴۶. پسر نوح ؛ غرق در تباهی : گاهی انسان در انجام یک کار چنان پیش می‌رود که گویا عین آن عمل می‌شود؛ چنان‌که گفته می‌شود امیرالمؤمنین علی(ع) عدل است؛ یعنی امام چنان در عدل غوطه‌ور گشته که گویی ذات او عین عدل شده است. پسر نوح نیز آن قدر با بدکاران نشست و برخاست کرد و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطه‌ور شد که گویی وجودش به یک عمل غیر صالح تبدیل شد. تعبیر «انه عمل غیر صالح» در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است، گویای یک واقعیت مهم در مورد فرزند نوح است؛ بدین معنی که ای نوح، اگر ظلم و فساد در وجود فرزند تو سطحی بود، امکان شفاعت در بارهٔ او وجود داشت؛ اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست.[2]

۴۷. تشکر از خدا در قالب استغفار : ظاهر سخن حضرت نوح: «و الا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین»، توبه است و باطن آن، شکر نعمت تعلیم و تربیت الهی. نوح(ع) با این جمله، از عنایتی که شامل او گشته است، تشکر کرد. آن عنایت این بود که خداوند نگذاشت نوح درخواستی کند که در زمرهٔ جاهلان قرار گیرد و بدین ترتیب او را از لغزش نگه داشت. در حقیقت او با این جمله گفت: خدایا، شکرت که مرا مشمول مغفرت و رحمت خویش کردی و نگذاشتی که از جاهلان و زیانکاران شوم.[3]

۵۲ . هفت سال قحطی برای قوم عاد : «یرسل السماء علیکم مدرارا» بدین نکته اشاره دارد که قوم عاد دچار خشکسالی و قحطی شده بودند و پیامبرشان به آنها وعده می‌دهد که اگر ایمان بیاورند، خداوند باران فراوانی بر آنها نازل می‌کند؛ چنان‌که از اهل بیت(ع) نقل شده است که به خاطر ایمان نیاوردن قوم عاد به حضرت هود(ع) و آزار و اذیت او، هفت سال بر ایشان باران نبارید و دچار قحطی و خشکسالی شدند.[4]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۱۱۸ ۲ـ پیشین، ص ۱۱۶ ۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۲۲۸
۴ـ پیشین، ص ۲۹۴

اِن نَقولُ اِلّا اعتَرىٰكَ بَعضُ ءالِهَتِنا بِسوءٍ ۗ قالَ اِنّي اُشهِدُ اللّهَ
وَاشهَدوا اَنّي بَريءٌ مِمّا تُشرِكونَ ﴿۵۴﴾ مِن دونِهِ فَكيدوني
جَميعًا ثُمَّ لا تُنظِرونِ ﴿۵۵﴾ اِنّي تَوَكَّلتُ عَلَى اللّهِ رَبّي وَرَبِّكُم ۚ ما مِن
دآبَّةٍ اِلّا هُوَ ءاخِذٌ بِناصِيَتِها ۚ اِنَّ رَبّي عَلىٰ صِراطٍ مُستَقيمٍ ﴿۵۶﴾
فَاِن تَوَلَّوا فَقَد اَبلَغتُكُم ما اُرسِلتُ بِهِ اِلَيكُم ۚ وَيَستَخلِفُ رَبّي
قَومًا غَيرَكُم وَلا تَضُرّونَهُ شَيـًٔا ۚ اِنَّ رَبّي عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ حَفيظٌ
﴿۵۷﴾ وَلَمّا جاءَ اَمرُنا نَجَّينا هودًا وَالَّذينَ ءامَنوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا ۖ
وَنَجَّيناهُم مِن عَذابٍ غَليظٍ ﴿۵۸﴾ وَتِلكَ عادٌ ۖ جَحَدوا بِـٔايـٰتِ
رَبِّهِم وَعَصَوا رُسُلَهُ وَاتَّبَعوا اَمرَ كُلِّ جَبّارٍ عَنيدٍ ﴿۵۹﴾ وَاُتبِعوا
في هـٰذِهِ الدُّنيا لَعنَةً وَيَومَ القِيـٰمَةِ ۗ اَلا اِنَّ عادًا كَفَروا رَبَّهُم ۗ
اَلا بُعدًا لِعادٍ قَومِ هودٍ ﴿۶۰﴾ وَاِلىٰ ثَمودَ اَخاهُم صـٰلِحًا ۘ قالَ
يـٰقَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن اِلـٰهٍ غَيرُهُ ۖ هُوَ اَنشَاَكُم مِنَ الاَرضِ
وَاستَعمَرَكُم فيها فَاستَغفِروهُ ثُمَّ توبوا اِلَيهِ ۚ اِنَّ رَبّي قَريبٌ
مُجيبٌ ﴿۶۱﴾ قالوا يـٰصـٰلِحُ قَد كُنتَ فينا مَرجُوًّا قَبلَ هـٰذا ۖ اَتَنهـٰنا
اَن نَعبُدَ ما يَعبُدُ ءابآؤُنا وَاِنَّنا لَفي شَكٍّ مِمّا تَدعونا اِلَيهِ مُريبٍ ﴿۶۲﴾

ما (دربارهٔ تو) فقط می‌گوییم: «بعضی از خدایان ما، به تو زیان رسانده(و عقلت را ربوده)اند.» (هود) گفت: «من خدا را به شهادت می‌طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه شریک (خدا) قرار می‌دهید،۵۴ (از آنچه) غیر او (می‌پرستید)! حال که چنین است، همگی برای من نقشه بکشید؛ و مرا مهلت ندهید! (امّا بدانید کاری از دست ما ساخته نیست.) ۵۵ من، بر «الله» که پروردگار من و شماست، توکّل کرده‌ام. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او بر آن تسلّط دارد؛ (امّا سلطه‌ای با عدالت؛ چرا که) پروردگار من بر راه راست است. ۵۶ پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم؛ و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می‌کند؛ و شما کمترین ضرری به او نمی‌رسانید؛ پروردگارم حافظ و نگاهبان هرچیز است.»۵۷ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، «هود» و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم؛و آنها را از عذاب شدید، رهایی بخشیدیم. ۵۸ و این قوم «عاد» بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند؛ و پیامبرانِ او را معصیت نمودند؛ و از فرمان هر ستمگرِ دشمنِ حق، پیروی کردند. ۵۹ آنان، در این دنیا و روز قیامت، لعنت (و نام ننگینی) به دنبال دارند. بدانید «عاد» نسبت به پروردگارشان کفر ورزیدند. دور باد «عاد» ـ قوم هود ـ (از رحمت خدا، و خیر و سعادت)! ۶۰ و به سوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست. اوست که شما را از زمین آفرید؛ و آبادی آن را به شما واگذاشت. از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک، و اجابت‌کننده (خواسته‌های آنها) است.» ۶۱ گفتند: «ای صالح! تو پیش از این، مایهٔ امید ما بودی؛ آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند، نهی می‌کنی؟! در حالی که ما، در مورد آنچه به سوی آن دعوتمان می‌کنی، در شک و تردید هستیم.» ۶۲

ثلاثة ارباع الحزب ۴۲

۵۶ . تسلط خدا بر همه چیز : «ناصیة» در اصل به معنای موی جلوی سر است و گرفتن موی جلوی سر، کنایه از تسلط و غلبه بر چیزی است. این‌که حضرت هود(ع) در بارهٔ خداوند این تعبیر را به کار برده، به قدرت قاهرهٔ او بر همه چیز اشاره کرده است؛ قدرتی که هیچ موجودی در برابر ارادهٔ او تاب مقاومت ندارد؛ زیرا اگر موی جلوی سر انسان یا حیوانی را محکم بگیرند، قدرت مقاومت از او سلب می‌شود. این تعبیر برای آن است که مستکبران مغرور و بت‌پرستانِ از خود راضی فکر نکنند که اگر چند روزی به آنها میدان داده شده دلیل بر آن است که می‌توانند در برابر ارادهٔ پروردگار مقاومت کنند؛ بلکه هنگامی که فرمان الهی برسد، بدون این‌که بتوانند مقاومتی کنند، تسلیم او خواهند شد.[۱]

۵۶ . تدبیر امور هستی بر اساس عدالت : منظور از «به راه راست بودن خداوند» این است که سنت ثابت و تغییرناپذیر الهی در آفرینش و تدبیر امور جهان، بر اساس عدالت و حکمت است. در نتیجه، هنگامی که حق و باطل در مقابل هم قرار گیرند، خدا حق را نگه می‌دارد و باطل را نابود می‌کند. منظور حضرت هود(ع) از گفتن این جمله به قوم مشرک خود این بود که برای آنها روشن کند که قانون عادلانهٔ خداوند، قطعی و تغییرناپذیر است و به زودی دینش را یاری و مرا از شرّ شما حفظ می‌کند و شما و عقاید باطلتان را نابود می‌سازد.[۲]

۶۰ . قوم عاد؛ لعنتی که در دنیا به همراه دارند : لعنت به معنای دوری از رحمت الهی است. منظور از لعنتی که آنها در قیامت به دنبال دارند، روشن است و مصداق آن، عذاب همیشگی است که آنها را فرا خواهد گرفت؛ اما در بارهٔ لعنتی که در دنیا به دنبال دارند، چند احتمال داده‌اند: یکم، همان عذابی که در دنیا بر آنها نازل شد و آنها را نابود کرد. دوم، گناهانی که تا پایان دنیا مردم مرتکب می‌شوند، به حساب آنها نوشته می‌شود؛ زیرا آنها پس از طوفان نوح و پاک شدن زمین از لوث شرک و کفر، دوباره آنها را پایه‌گذاری کردند و به عبارت دیگر سنّت زشت شرک و کفر را مرسوم کردند و بدین ترتیب، تا دنیا برپاست، در گناه آیندگانشان شریک خواهند بود. سوم، هرکس که تا پایان دنیا از حال و روز آنها و کفر و لجاجتشان باخبر گردد، آنها را لعنت خواهد کرد. البته در میان این سه احتمال، احتمال دوم قوی‌تر است.[۳]

۶۱ . معنای واژهٔ استعمار : واژهٔ استعمار در اصل به معنای سپردن آبادی زمین به کسی است و طبیعی است که لازمهٔ آن این است که وسایل لازم را در اختیار او بگذارد. این موضوع در بارهٔ قوم ثمود کاملاً صادق بود؛ زیرا آنها زمین های سرسبز و حاصلخیزی داشتند و در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوانی به خرج می‌دادند و همچنین در ساختن بناهای محکم، پیشرفته بودند. شایان توجه این‌که قرآن نمی‌گوید خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت؛ بلکه می‌فرماید: آبادی زمین را به شما واگذار کرد. این یعنی وسایل از هر نظر آماده است؛ اما شما باید با کار و کوشش خود، زمین را آباد کنید و منابع آن را به دست آورید و بدون کار و کوشش سهمی نخواهید داشت. البته مفهوم واژهٔ استعمار در عصر ما به کلی تغییر کرده و در نقطهٔ مقابل مفهوم قرآنی آن قرار گرفته است. در این زمان، استعمار به معنای استیلای قدرت‌های بزرگ سیاسی و صنعتی بر ملت‌های ضعیف و کم‌قدرت است که محصول آن، غارت و چپاولگری و مکیدن خون آنها و به یغما بردن منابع حیاتی آنهاست.[۴]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۱۳۸ ۲ـ المیزان، ج۱۰، ص ۲۹۱ ۳ـ پیشین، ص ۲۹۳
۴ـ نمونه، ج۹، ص ۱۵۰

قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي
مِنۡهُ رَحۡمَةٗ فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ ٱللَّهِ إِنۡ عَصَيۡتُهُۥۖ فَمَا تَزِيدُونَنِي
غَيۡرَ تَخۡسِيرٖ ﴿٦٣﴾ وَيَٰقَوۡمِ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمۡ ءَايَةٗۖ فَذَرُوهَا
تَأۡكُلۡ فِيٓ أَرۡضِ ٱللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ
عَذَابٞ قَرِيبٞ ﴿٦٤﴾ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُواْ فِي دَارِكُمۡ ثَلَٰثَةَ
أَيَّامٖۖ ذَٰلِكَ وَعۡدٌ غَيۡرُ مَكۡذُوبٖ ﴿٦٥﴾ فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا
نَجَّيۡنَا صَٰلِحٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَمِنۡ
خِزۡيِ يَوۡمِئِذٍۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡعَزِيزُ ﴿٦٦﴾ وَأَخَذَ
ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴿٦٧﴾
كَأَن لَّمۡ يَغۡنَواْ فِيهَآۗ أَلَآ إِنَّ ثَمُودَاْ كَفَرُواْ رَبَّهُمۡۗ أَلَا بُعۡدٗا
لِّثَمُودَ ﴿٦٨﴾ وَلَقَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُنَآ إِبۡرَٰهِيمَ بِٱلۡبُشۡرَىٰ قَالُواْ سَلَٰمٗاۖ
قَالَ سَلَٰمٞۖ فَمَا لَبِثَ أَن جَآءَ بِعِجۡلٍ حَنِيذٖ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا رَءَآ أَيۡدِيَهُمۡ
لَا تَصِلُ إِلَيۡهِ نَكِرَهُمۡ وَأَوۡجَسَ مِنۡهُمۡ خِيفَةٗۖ قَالُواْ
لَا تَخَفۡ إِنَّآ أُرۡسِلۡنَآ إِلَىٰ قَوۡمِ لُوطٖ ﴿٧٠﴾ وَٱمۡرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٞ
فَضَحِكَتۡ فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسۡحَٰقَ يَعۡقُوبَ ﴿٧١﴾

گفت: «ای قوم! به من خبر بدهید اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رحمتی از جانب خود به من داده باشد (، می‌توانم از ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم؟!) اگر من نافرمانی او کنم، چه کسی می‌تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟! پس، (سخنان) شما، جز اطمینان به زیانکار بودنتان، چیزی بر من نمی‌افزاید. ۶۳ ای قوم من! این «ناقهٔ» خداوند است، که برای شما نشانه‌ای است؛ بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود؛ هیچ گونه آزاری به آن نرسانید، که عذاب خدا شما راخواهد گرفت!» ۶۴ (امّا) آنها آن (ناقه) را از پای در آوردند؛ و (صالح به آنها) گفت: «(مهلت شما تمام شد!) سه روز در خانه‌هایتان بهره‌مند گردید؛ (و بعد از آن، عذاب الهی فرا خواهد رسید؛) این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود.» ۶۵ و هنگامی که فرمان (مجازات) ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود (از آن عذاب)و از رسوایی آن روز، رهایی بخشیدیم؛ چرا که پروردگارت قوی و شکست ناپذیر است. ۶۶ و کسانی را که ستم کرده بودند، صیحهٔ (آسمانی) فروگرفت؛ و در خانه‌هایشان به روی افتادند و مردند؛ ۶۷ آنچنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبودند! بدانید قوم ثمود، پروردگارشان را انکار کردند. دور باد قوم ثمود (از رحمت پروردگار)! ۶۸ فرستادگان ما [= فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و طولی نکشید که گوسالهٔ بریانی (برای آنها) آورد. ۶۹ (امّا) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند، کار) آنها را زشت شمرد؛ و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.» ۷۰ و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را به اسحاق، و بعد از او به یعقوب بشارت دادیم. ۷۱

۶۸. سرگذشت قوم ثمود : یکی از اصحاب امام صادق(ع) به نام ابوبصیر از ایشان در بارهٔ این آیات سؤال کرد که می‌فرماید: «طایفهٔ ثمود، انذارهای الهی را تکذیب کردند و گفتند: آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟! اگر چنین کنیم، در گمراهی و جنون خواهیم بود.» (قمر ـ ۲۳ و ۲۴). امام صادق(ع) فرمود: «این آیات در بارهٔ قوم ثمود است که صالح را تکذیب کردند و خداوند هیچ قومی را هلاک نکرد مگر این‌که قبل از آن، پیامبرانی را برانگیخت و حجت را بر آنان تمام کرد. خداوند، حضرت صالح(ع) را در میان قوم ثمود برانگیخت؛ اما آنها به او پاسخ مثبت ندادند و از فرمانش سرپیچی کردند و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این‌که از این کوه، ماده شتری حامله برایمان در آوری ... . خداوند نیز طبق درخواست آنها، ماده شتر حامله‌ای را از دل صخره بیرون آورد که معجزه‌ای برای حقانیت صالح بود. سپس خداوند به صالح(ع) وحی کرد که به آنها بگو: خداوند آب را بین شما و این ناقه تقسیم کرده است؛ یک روز برای شتر و یک روز برای شما. روزی که نوبت شتر بود، آن حیوان آب را می‌نوشید و بلافاصله بزرگ و کوچک از شیر او می‌نوشیدند و چون شب تمام می‌شد و صبح می‌شد، مردم از آب می‌نوشیدند و شتر از آن آب نمی‌نوشید. مدتی به همین صورت گذشت؛ اما بار دیگر از فرمان خدا سرپیچی کردند و نزد یکدیگر آمد و شد کردند و گفتند: این شتر را بکشید و پاهایش را قطع کنید. ما حاضر نیستیم آب یک روز برای ما و یک روز برای او باشد. سپس گفتند: چه کسی کشتن او را به گردن می‌گیرد تا هر چه دوست دارد، به او بدهیم؟ مردی سرخ‌رو، موخرمایی، کبودچشم و حرام‌زاده که پدرش را کسی نمی‌شناخت، این کار را بر عهده گرفت. نامش «قدّار» بود و به شقاوت و پستی معروف. مردم نیز برایش مزدی قرار دادند. همین که شتر به سمت آب آمد، قدار مهلتش داد تا آبش را بنوشد، پس از آن‌که سیراب شد و برگشت، با شمشیر به او ضربه‌ای زد؛ اما کارساز نشد، ضربهٔ دیگری زد و او را کشت. شتر به پهلو بر زمین افتاد. بچهٔ آن ناقه فرار کرد و به بالای کوه رفت و سه بار رو به آسمان کرد و فریاد زد. قوم ثمود آمدند و هر یک ضربه‌ای به آن شتر زدند و گوشت آن را بین خود تقسیم کردند و بزرگ و کوچک از آن خوردند. هنگامی که صالح(ع) از موضوع باخبر شد، نزد آنها رفت و گفت: ای قوم، چرا چنین کردید و از فرمان خدا سرکشی نمودید؟! خداوند به صالح وحی کرد که قوم تو طغیان و سرکشی کردند و ماده شتری را کشتند که من آن را چون حجتی بر آنها فرستاده بودم و ضرری هم برایشان نداشت؛ بلکه بزرگ‌ترین سود را برای آنها داشت. به آنها بگو: من تا سه روز دیگر عذابم را بر آنها می‌فرستم. اگر قبل از روز سوم توبه کردند، توبهٔ آنها را می‌پذیرم؛ اما اگر توبه نکردند و ـ از راه ناصواب ـ بازنگشتند، عذابم را بر آنها می‌فرستم. صالح نزد آنها رفت و پیام خدا را به آنها رساند؛ اما آنها عکس‌العملی زشت‌تر از پیش از خود نشان دادند و گفتند: ای صالح، اگر راست می‌گویی، آنچه وعده می‌دهی، برایمان بیاور. صالح فرمود: فردا صبح چهره‌های شما زرد می‌شود، روز دوم سرخ و روز سوم سیاه خواهد شد. همین‌طور هم شد. در سپیده‌دم فردای آن روز، چهره‌هایشان زرد شد. بلافاصله اجتماع کردند و (برخی از آنان) گفتند: آنچه صالح گفته بود، محقق شد؛ اما سرکشان قوم گفتند: ما حرف صالح را نمی‌پذیریم؛ اگر چه آن عذاب بزرگ باشد! صبح روز دوم، چهره‌هایشان قرمز شد. باز نزد یکدیگر گفتند: آنچه صالح گفته بود، به وقوع پیوست؛ اما باز سرکشان آنها گفتند: اگر همهٔ ما هلاک شویم، حاضر نیستیم سخنان صالح را بشنویم ... . در نتیجه توبه نکردند. روز سوم که رسید، چهره‌های همگی سیاه شد. باز آنها به یکدیگر گفتند: عذابی که صالح گفته بود، فرا رسید. سرکشان با نومیدی و زیانکاری گفتند: آری، آنچه صالح به ما گفته بود، فرا رسید. چون شب به نیمه رسید، جبرئیل نزد آن قوم رفت و نهیبی بر آنها زد که از آن نهیب، پردهٔ گوش‌هایشان پاره شد و قلب و جگرهاشان تکه تکه شد ... فردای آن شب، در حالی‌که تن بی‌جانشان در بسترهایشان افتاده بود، خداوند با صیحه‌ای از آسمان آتشی فرستاد و آنها را سوزاند.»[1]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۳۰۲

قالَت يٰوَيلَتىٰٓ ءَاَلِدُ وَاَنَا عَجوزٌ وَهٰذا بَعلى شَيخًا ۖ اِنَّ هٰذا لَشَيءٌ
عَجيبٌ ﴿٧٢﴾ قالوا اَتَعجَبينَ مِن اَمرِ اللّٰهِ ۖ رَحمَتُ اللّٰهِ وَبَرَكٰتُهُ
عَلَيكُم اَهلَ البَيتِ ۚ اِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ ﴿٧٣﴾ فَلَمّا ذَهَبَ عَن اِبرٰهيمَ
الرَّوعُ وَجاءَتهُ البُشرىٰ يُجٰدِلُنا فى قَومِ لوطٍ ﴿٧٤﴾ اِنَّ اِبرٰهيمَ
لَحَليمٌ اَوّاهٌ مُنيبٌ ﴿٧٥﴾ يٰاِبرٰهيمُ اَعرِض عَن هٰذا ۖ اِنَّهُ قَد جاءَ
اَمرُ رَبِّكَ ۖ وَاِنَّهُم ءاتيهِم عَذابٌ غَيرُ مَردودٍ ﴿٧٦﴾ وَلَمّا
جاءَت رُسُلُنا لوطًا سىٓءَ بِهِم وَضاقَ بِهِم ذَرعًا وَقالَ هٰذا
يَومٌ عَصيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجاءَهُ قَومُهُ يُهرَعونَ اِلَيهِ وَمِن قَبلُ كانوا
يَعمَلونَ السَّيِّـٔاتِ ۚ قالَ يٰقَومِ هٰٓؤُلاءِ بَناتى هُنَّ اَطهَرُ لَكُم ۖ
فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلا تُخزونِ فى ضَيفى ۖ اَلَيسَ مِنكُم رَجُلٌ رَشيدٌ ﴿٧٨﴾
قالوا لَقَد عَلِمتَ ما لَنا فى بَناتِكَ مِن حَقٍّ وَاِنَّكَ لَتَعلَمُ ما نُريدُ
﴿٧٩﴾ قالَ لَو اَنَّ لى بِكُم قُوَّةً اَو ءاوىٓ اِلىٰ رُكنٍ شَديدٍ ﴿٨٠﴾ قالوا
يٰلوطُ اِنّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلوا اِلَيكَ ۖ فَاَسرِ بِاَهلِكَ بِقِطعٍ
مِنَ الَّيلِ وَلا يَلتَفِت مِنكُم اَحَدٌ اِلَّا امرَاَتَكَ ۖ اِنَّهُ مُصيبُها
ما اَصابَهُم ۚ اِنَّ مَوعِدَهُمُ الصُّبحُ ۚ اَلَيسَ الصُّبحُ بِقَريبٍ ﴿٨١﴾

گفت: «ای وای بـــر من! آیا من فرزند مـی‌آورم در حـالی کـه پیرزنـم، و ایـن شـوهرم پیرمردی اسـت؟! این راسـتی چیز عجیبـی اسـت!» ۷۲ گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب میکنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و والاسـت.» ۷۳ هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست، و بشارت به او رسید، دربارهٔ قوم لوط با ما مجادله می‌کرد؛ ۷۴ چرا که ابـراهیم، بردبـار و دلسوز و بازگشت‌کننده (به سـوی خدا) بود. ۷۵ ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف‌نظر کن، که فرمـان پروردگـارت فرا رسیده؛ و بطور قطع عذاب (الهی) به سراغ آنها می‌آید؛ و برگشت ندارد. ۷۶ و هنگامی که رسـولان ما [= فرشـتگان عذاب] به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد؛ و قلبش پریشان گشـت؛ و گفت: «امروز روز سختی اسـت!» (زیرا آنها را نشناخت؛ و ترسـید قـوم تبـهکار مزاحم آنها شوند.) ۷۷ قوم او (بـه قـصد مزاحمت میهمانان) بسرعت به سراغ او آمدند ـ وقبلاً کارهای بد انجام می‌دادند ـ گفت: «ای‌قوم من! اینها دختران‌منند؛ برای شما پاکیزه‌ترند؛ (با آنها ازدواج کنید؛ و از زشتکاری چشم بپوشید.) از خدا بترسـید؛ و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسـازید؛ آیا در میان شـما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!» ۷۸ گفتند: «تو که می‌دانی ما تمایلی بـه دختران تو نداریم؛ و خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم.» ۷۹ گفت: «(افسـوس!) ای کاش در برابـر شـما قـدرتی داشتم؛ یا تکیه‌گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آنگاه می‌دانسـتم بـا شـما زشت‌سـیرتان ددمنش چه کنم.)» ۸۰ (فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرسـتادگان پروردگار توایم؛ آنها هرگز دسترسـی بـه تو پیدا نخواهند کرد؛ در دل شب، خانواده‌ات را (از این شهر) حرکت ده؛ و هیچ یک از شما پشـت سـرش را نگاه نکند؛ مگر همسرت، که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می‌شوند، گرفتار خواهد شد. موعد آنها صبـح اسـت؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!» ۸۱

۷۳. عنایت ویژهٔ خدا به ابراهیم و خانواده‌اش : پس از آن‌که همسر ابراهیم از خواستِ خدا در بارهٔ فرزندار شدن او مطلع شد، به شدت تعجب کرد. پیام‌آوران پروردگار به سرعت او را از تعجب در آوردند و سوابق نعمت‌های فوق‌العادهٔ الهی بر این خانواده و نجات معجزه‌آسایشان از چنگال حوادث را یادآور شدند و گفتند که همان خدایی که ابراهیم را از چنگال نمرود ستمگر رهایی بخشید و او را در دل آتش سالم نگه داشت و به ابراهیم بت‌شکن قدرت و استقامت داد تا یک‌تنه بر همهٔ طاغوت‌ها بتازد، همان خدا می‌خواهد که در سن پیری به شما خانوادهٔ گرانقدر فرزندی عنایت کند. البته این رحمت و برکت الهی، مخصوص آن روز و آن زمان نبود؛ بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته و دارد. چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام(ص) و امامان معصوم(ع) که از خاندان ابراهیم(ع) هستند؟![1]

۷۳. خدای حمید و مجید : ذکر این دو صفت پروردگار، دلیلی برای جملهٔ پیش است. «حمید» به معنای کسی است که اعمال او ستوده است و این نام، اشاره به نعمت‌های فراوانی است که خدا به بندگانش می‌دهد تا در مقابل او را ستایش کنند. «مجید» هم به کسی گفته می‌شود که پیش از استحقاق، نعمت می‌بخشد. آیا از خداوندی که دارای این صفات است، عجیب است که چنین نعمتی (فرزندان برومند) به خاندان پیامبرش بدهد؟[2]

۷۵. پیامبر حلیم، اوّاه و منیب : «حلیم» کسی است که در مجازات و انتقام عجله نمی‌کند. «اوّاه» به کسی اطلاق می‌شود که از ناملایماتی که به او می‌رسد یا بدی‌هایی که مشاهده می‌کند، زیاد آه می‌کشد(و دلسوز است). «منیب» به معنای کسی است که در هر کاری به خدا رجوع می‌کند. این آیه، علت مجادلهٔ ابراهیم(ع) با فرشتگان در بارهٔ قوم لوط را بیان می‌کند؛ بدین معنی که آن حضرت از عذاب ستمگران ناراحت نبود و از آنها طرفداری نمی‌کرد؛ بلکه او پیامبری حلیم و پرحوصله بود و در نزول عذاب بر مردم ستمکار عجله نمی‌کرد و امیدوار بود که به توفیق الهی اصلاح شوند. همچنین پیامبری بود که از گمراهی و هلاکت مردم رنج می‌برد و زیاد متأثر می‌شد و برای نجات انسان‌ها از گمراهی به خدا رجوع می‌کرد و به او متوسل می‌شد.[3]

۷۹. کسانی که پاکدامنی را حق خود نمی‌شمردند! : عجیب این‌که آن قوم گمراه به لوط می‌گفتند که ما به دختران تو تمایل نداریم و اصلاً این کار حق ما نیست. این تعبیر، بیانگر نهایت انحراف آنهاست و نشان می‌دهد که کار یک جامعهٔ آلوده به جایی می‌رسد که حق را باطل و باطل را حق می‌بیند و راضی به ازدواج با دختران پاک و باایمان نیست؛ ولی انحراف جنسی را حق می‌داند. مرحلهٔ نهایی و خطرناک عادت کردن و خو گرفتن به گناه این است که مرتکبین آن، ننگین‌ترین و زشت‌ترین اعمال را حق خود می‌شمارند و پاک‌ترین بهره‌گیری جنسی را ناحق می‌دانند.[4]

۸۰. مهدی(عج) و یارانش؛ آرزوی لوط : امام صادق(ع) در تفسیر این آیه فرموده است: «**منظور از قوه (قدرت) همان قائم آل محمد(عج) و مراد از رکن شدید (تکیه‌گاه و پشتیبان محکم)، ۳۱۳ نفر یارانش هستند.**» ممکن است عجیب به نظر برسد که لوط در عصر خودش آرزوی ظهور چنین شخصی و چنین یارانی را کرده باشد؛ ولی آشنایی با روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده، این درس را به ما می‌دهد که بیشتر این روایات، یک قانون کلی را در چهرهٔ یک مصداق روشن بیان می‌کند. در واقع لوط آرزو می‌کرد که ای کاش مردانی مصمّم و با قدرت روحی و جسمی کافی برای تشکیل یک حکومت الهی همانند مردمانی که حکومت جهانی عصر قیام مهدی(عج) را تشکیل می‌دهند، در اختیار داشت تا قیام کند و با تکیه بر این قدرت الهی، با فساد و انحراف مبارزه کند و این‌گونه افراد خیره‌سر بی‌شرم را در هم بکوبد.[5]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۱۷۳ ۲ـ پیشین، ص ۱۷۴ ۳ـ المیزان، ج۱۰، ص ۳۱۴
۴ـ نمونه، ج۹، ص ۱۸۴ ۵ـ پیشین، ص ۱۸۵

فَلَمَّا جَآءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً
مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ ﴿٨٢﴾ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ ۖ وَمَا هِيَ مِنَ
الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ﴿٨٣﴾ ۞ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۚ قَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ وَلَا تَنقُصُوا
الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ۚ إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿٨٤﴾ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
بِالْقِسْطِ ۖ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ ﴿٨٥﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۚ
وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ
تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا
مَا نَشَاءُ ۖ إِنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾ قَالَ يَا قَوْمِ
أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي
مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا
أَنْهَاكُمْ عَنْهُ ۚ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ ۚ
وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ ۚ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

حزب ۴

و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم؛ و بارانی از سنگ[= گلهای متحجّر] متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم. ۸۲ (سنگهایی که) نزد پروردگارت نشاندار بود؛ و آن، از (سایر) ستمگران دور نیست. ۸۳ و به سوی «مَدیَن» برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که جز او، معبود دیگری برای شما نیست. پیمانه و وزن را کم نکنید (و دست به کم‌فروشی نزنید). من (هم اکنون) شما را در نعمت می‌بینم؛ (ولی) از عذاب روز فراگیر، بر شما بیمناکم. ۸۴ و ای قوم من! پیمانه و وزن را با عدالت، تمام دهید؛ و بر اشیاء (و اجناس) مردم، عیب نگذارید؛ و از حق آنان نکاهید؛ و در زمین به فسادنکوشید. ۸۵ آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه‌های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید. و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم.» ۸۶ گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند، ترک کنیم؛ یا آنچه را می‌خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟! تو که مرد بردبار و فهمیده‌ای هستی!» ۸۷ گفت: «ای قوم! به من بگویید، هرگاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و رزق (و موهبتِ) خوبی به من داده باشد، (آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟!) من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم. من جز اصلاح ـ تا آنجا که توانایی دارم ـ نمی‌خواهم؛ و توفیق من، جز به خدا نیست. بر او توکّل کردم؛ و به سوی او بازمی‌گردم. ۸۸

۸۳ . بزرگی گناه لواط : گفته شده که منظور از ستمگران در این آیه، ستمگران اهل مکه یا مشرکان قوم پیامبر(ص) هستند. بر این اساس، معنی آیه چنین می‌شود که باریدن چنین سنگ‌هایی بر ظالمان مکه نیز بعید نیست. شاید هم معنای آیه این باشد که فاصلهٔ شهرهای قوم لوط که زیر و رو شدند، از ستمگران قوم پیامبر اسلام(ص) دور نیست؛ زیرا آن شهرها بین راه مکه و شام قرار داشت و آنها از کنار آن می‌گذشتند. در آیهٔ ۷۶ سورهٔ حجر می‌خوانیم: «**و ویرانه‌های سرزمین آنها (قوم لوط)، بر سر راه همیشگی (کاروان‌ها) است.**» همچنین در آیات ۱۳۷ و ۱۳۸ سورهٔ صافات می‌خوانیم: «**و شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه‌های شهرهای) آنها می‌گذرید، و (همچنین) شبانگاه، آیا نمی‌اندیشید؟!**» شاید هم این آیه، تمام ظالمان و ستمکاران را تهدید کرده است؛ یعنی هر ستمگری ممکن است مشمول عذاب قوم لوط گردد. در روایتی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: «**جزو این ستمگران، کسانی از امّت پیامبر هستند که گناه زشت قوم لوط را انجام دهند.**»[1]

هم‌جنس‌گرایی، چه در مردان باشد و چه در زنان، در اسلام از گناهان بسیار بزرگ است. روایاتی که در مذمت این گناه از پیشوایان اسلام نقل شده، آن‌قدر زیاد و تکان‌دهنده است که با مطالعهٔ آنها هر کس احساس می‌کند زشتی این گناه به اندازه‌ای است که کمتر گناهی به پایهٔ آن می‌رسد. از جمله در روایتی از پیامبر اسلام می‌خوانیم: «**هنگامی که قوم لوط آن اعمال (ننگین) را انجام دادند، زمین چنان گریه‌ای سر داد که اشک‌هایش به آسمان رسید و آسمان چنان گریه کرد که اشک‌هایش به عرش رسید. در این هنگام، خداوند به آسمان وحی کرد که آنها را سنگ‌باران کن و به زمین وحی کرد که آنها را فرو بر.**» البته بدیهی است که گریه و اشک، جنبهٔ تشبیه و کنایه دارد. در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «**هر کس با نوجوانی آمیزش جنسی کند، روز قیامت با حالت جنابت وارد محشر می‌شود؛ آن‌چنان که آب‌های دنیا او را پاک نخواهند کرد. آنگاه خداوند او را غضب و لعنت کند و دوزخ را برای او آماده می‌کند و چه بد جایگاهی است!**» سپس فرمود: «**هرگاه جنس مذکر با مذکر آمیزش کند، عرش خداوند به خاطر این (عمل ننگین) به لرزه در می آید.**»[2]

۸۶ . بقیة الله : تعبیر به «بقیةالله» یا به خاطر این است که سود حلال و اندک، چون به فرمان خدا است، بقیةالله است؛ یا این‌که به دست آوردن سود حلال باعث دوام نعمت‌های الهی و بقای برکات می‌شود؛ یا اشاره به پاداش‌های معنوی است که تا ابد باقی می‌ماند؛ هر چند دنیا و تمام آنچه در آن است، از بین برود. در روایات متعددی می‌خوانیم که بقیةالله، وجود حضرت مهدی(عج) یا بعضی امامان دیگر است؛ از جمله از امام محمد باقر(ع) چنین نقل شده است: «**نخستین سخنی که قائم پس از قیام خود می‌گوید، این آیه است: «بقیةالله خیر لکم ان کنتم مؤمنین.» سپس می‌گوید: من بقیةالله و حجت و خلیفهٔ او در میان شما هستم. هیچ‌کس بر او سلام نمی‌کند مگر این‌که می‌گوید: «السلام علیک یا بقیةالله فی ارضه.»**» باید توجه داشت که آیات قرآن هر چند در مورد خاصی نازل شده باشد، مفاهیم جامعی دارد که می‌تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداق‌های دیگری تطبیق یابد. درست است که در آیهٔ مورد بحث، مخاطب، قوم شعیب‌اند، و منظور از بقیةالله، سود و سرمایهٔ حلال یا پاداش الهی است، هر موجود مفیدی که از طرف خداوند برای بشر باقی بماند و مایهٔ خیر و سعادت او گردد، بقیةالله محسوب می‌شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ، بقیةالله هستند. تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت باقی می‌مانند، از این نظر بقیةالله‌اند. همچنین سربازان مبارز که پس از پیروزی از میدان جنگ باز می‌گردند، بقیةالله هستند. همچنین از آن رو که مهدی موعود(عج)، آخرین پیشوا و بزرگ‌ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام(ص) است، یکی از روشن‌ترین مصادیق بقیةالله است و از همه بدین لقب شایسته‌تر است؛ به خصوص که تنها باقیماندهٔ پیامبران و امامان(ع) است.[3]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۳۳۲ ۲ـ نمونه، ج۹، ص ۱۹۲ ۳ـ پیشین، ص ۲۰۳

وَيٰقَومِ لا يَجرِمَنَّكُم شِقاقي أَن يُصيبَكُم مِثلُ ما أَصابَ
قَومَ نوحٍ أَو قَومَ هودٍ أَو قَومَ صٰلِحٍ ۚ وَما قَومُ لوطٍ مِنكُم
بِبَعيدٍ ﴿٨٩﴾ وَاستَغفِروا رَبَّكُم ثُمَّ توبوا إِلَيهِ ۚ إِنَّ رَبّي
رَحيمٌ وَدودٌ ﴿٩٠﴾ قالوا يٰشُعَيبُ ما نَفقَهُ كَثيرًا مِمّا تَقولُ
وَإِنّا لَنَرىٰكَ فينا ضَعيفًا ۖ وَلَولا رَهطُكَ لَرَجَمنٰكَ ۖ
وَما أَنتَ عَلَينا بِعَزيزٍ ﴿٩١﴾ قالَ يٰقَومِ أَرَهطي أَعَزُّ عَلَيكُم
مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذتُموهُ وَراءَكُم ظِهرِيًّا ۖ إِنَّ رَبّي بِما
تَعمَلونَ مُحيطٌ ﴿٩٢﴾ وَيٰقَومِ اعمَلوا عَلىٰ مَكانَتِكُم إِنّي عامِلٌ ۖ
سَوفَ تَعلَمونَ مَن يَأتيهِ عَذابٌ يُخزيهِ وَمَن هُوَ
كاذِبٌ ۖ وَارتَقِبوا إِنّي مَعَكُم رَقيبٌ ﴿٩٣﴾ وَلَمّا جاءَ أَمرُنا
نَجَّينا شُعَيبًا وَالَّذينَ ءامَنوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَأَخَذَتِ
الَّذينَ ظَلَموا الصَّيحَةُ فَأَصبَحوا في دِيارِهِم جٰثِمينَ ﴿٩٤﴾
كَأَن لَم يَغنَوا فيها ۗ أَلا بُعدًا لِمَدينَ كَما بَعِدَت ثَمودُ ﴿٩٥﴾ وَلَقَد
أَرسَلنا موسىٰ بِـَٔايٰتِنا وَسُلطٰنٍ مُبينٍ ﴿٩٦﴾ إِلىٰ فِرعَونَ
وَمَلَإِيهِ فَاتَّبَعوا أَمرَ فِرعَونَ ۖ وَما أَمرُ فِرعَونَ بِرَشيدٍ ﴿٩٧﴾

و ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من، سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید. و قوم لوط از شما چندان دور نیست. ۸۹ از پروردگار خود، آمرزش بطلبید؛ و به سوی او بازگردید؛ که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه‌کار) است.» ۹۰ گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می‌گویی، ما نمی‌فهمیم؛ و ما تو را در میان خود، ضعیف می‌یابیم؛ و اگر (بخاطر) قبیلهٔ کوچکت نبود، تو را سنگسار می‌کردیم؛ و تو در برابر ما قدرتی نداری.» ۹۱ گفت: «ای قوم! آیا قبیلهٔ کوچک من، نزد شما عزیزتر از خداوند است؟! در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته‌اید! پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید، احاطه دارد (و آگاه است). ۹۲ ای قوم! هر کاری از دستتان ساخته است، انجام دهید؛ من هم کار خود را خواهم کرد؛ و بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می‌آید، و چه کسی دروغگوست! شما انتظار بکشید، من هم با شما در انتظارم!» ۹۳ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم؛ و آنها را که ستم کردند، صیحهٔ (آسمانی) فرو گرفت؛ و در دیار خود، به رو افتادند و مردند؛ ۹۴ آنچنان که گویی هرگز از ساکنان آن (دیار) نبودند! دور باد مَدیَن (و اهل آن از رحمت خدا)، همان گونه که قوم ثمود دور شدند! ۹۵ ما، موسی را با آیات خود و دلیل آشکاری فرستادیم ... ۹۶ بسوی فرعون و اطرافیانش؛ امّا آنها از فرمان فرعون پیروی کردند؛ در حالی که فرمان فرعون، مایهٔ رشد و نجات نبود. ۹۷

۸۹. نزدیکی زمانی قوم شعیب با قوم لوط : منظور از این جمله، دور نبودن فاصلهٔ زمانی قوم شعیب با قوم لوط است. از قرآن استفاده می‌شود که حضرت شعیب با حضرت موسی معاصر بوده و نیز حضرت لوط هم‌عصر حضرت ابراهیم بوده و فاصلهٔ زمانی این دو پیامبر اولوالعزم (حضرت موسی و حضرت ابراهیم) نیز کمتر از سه قرن بوده است؛ بنابر این، فاصلهٔ قوم شعیب با قوم لوط نیز کمتر از سه قرن بوده است.[1]

۹۰. خداوندِ ودود : «وَدود» از نام‌های خداوند است و به معنای کسی است که شخصی یا چیزی را دوست دارد و این دوست داشتن را با آثار و پیامدهایش آشکار می‌کند. خداوند «ودود» است، یعنی مخلوقات و بندگان خود را دوست دارد و با نعمت‌هایی که به بندگانش ارزانی می‌دارد، آثار محبتش آشکار می‌شود؛ نعمت‌هایی که هرگز نمی‌توان شمرد. خود فرموده است: **«و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد.»** (ابراهیم ـ ۳۴).[2]

۹۱. چرا قوم شعیب او را ضعیف می‌انگاشتند : از رسول خدا(ص) نقل شده است: **«شعیب(ع) از (فرط) محبت خدا آن‌قدر گریست که نابینا شد.»** از امام علی(ع) نیز روایت شده است: **«چون شعیب(ع) نابینا شده بود، قومش نسبت ضعف به او دادند.»** سپس فرمود: **«به خدایی که جز او معبودی نیست، سوگند که آنها (قوم شعیب) از جلال و عظمت پروردگارشان نمی‌ترسیدند و به جز قوم و قبیلهٔ خود از هیچ چیز هراس نداشتند.»**[3]

۹۴. مقام معنوی شعیب : شعیب(ع) از زمرهٔ پیامبران گرامی خدا بوده است و خداوند او را در کنار دیگر پیامبرانی که آنان را در قرآن ستوده، ستایش فرموده است. قرآن، شعیب را پیامبری امین و اصلاحگر، و آن حضرت نیز خود را از صالحان معرفی کرده و خدا نیز آن صفات را برای او تصدیق کرده است. در شخصیت معنوی او همین بس که موسی بن عمران(ع) نزدیک به ده سال به او خدمت کرد. در روایتی از پیامبر اسلام(ص) می‌خوانیم: **«شعیب، آن‌قدر از (فرط) محبت خداوند گریست که نابینا شد. خداوند بینایی را به او باز گرداند و به او وحی فرمود: ای شعیب، این گریه برای چیست؟ آیا از شوق رفتن به بهشت است یا از ترس آتش؟ شعیب عرض کرد: نه؛ بلکه محبت تو را با دل پذیرفته‌ام. پس هنگامی که با چشم جان به تو می‌نگرم، دیگر برایم مهم نیست که با من چه می‌کنی. آنگاه خداوند به او وحی کرد: ای شعیب، اگر این سخنت حق باشد، لقای من گوارایت باد. ای شعیب، به خاطر همین اخلاص و محبت توست که موسی بن عمران را به خدمت تو در آوردم.»**[4]

۱ـ المیزان، ج۱۰، ص ۳۶۱
۲ـ پیشین، ص ۳۶۲
۳ـ بحارالانوار، ج۱۲، ص ۳۸۰ و المیزان، ج۱۰، ص ۳۶۵
۴ـ المیزان، ج۱۰، ص ۳۶۵

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ
الْمَوْرُودُ ۝ وَأُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِئْسَ
الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۝ ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرٰى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ
مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۝ وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ وَلٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ
شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ۝
وَكَذٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرٰى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ
أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۝ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ
الْآخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ۝
وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ ۝ يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ
إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ۝ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي
النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ۝ خٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ
۝ ۞ وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ ۝

ربع الحزب ٤٢

روز قیامت، او در پیشاپیش قومش خواهد بود؛ و (به جای چشمه‌های زلال بهشت) آنها را وارد آتش می‌کند؛ وچه بد آبشخوری است (آتش)، که بر آن‌واردمی‌شوند! ۹۸ آنان در این جهان و روز قیامت، لعنتی به دنبال دارند؛ و چه بد عطایی است (لعن و دوری از رحمت خدا)، که نصیب آنان می‌شود! ۹۹ این از اخبار شهرها و آبادیهاست که ما برای تو بازگو می‌کنیم؛ که بعضی (هنوز) برپا هستند، و بعضی درو شده‌اند (و از میان رفته‌اند). ۱۰۰ ما به آنها ستم نکردیم؛ بلکه آنها خودشان بر خویشتن ستم روا داشتند؛ و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرا رسید، معبودانی را که غیر از خدا می‌خواندند، آنها را یاری نکردند؛ و جز بر هلاکت آنان نیفزودند. ۱۰۱ و اینچنین است مجازات پروردگار تو، هنگامی که شهرها و آبادیهای ظالم را مجازات می‌کند! (آری،) مجازات او، دردناک و شدید است! ۱۰۲ در این، نشانه‌ای است برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد؛ همان روزی است که مردم در آن جمع می‌شوند، و روزی که همه آن را مشاهده می‌کنند. ۱۰۳ و ما آن (مجازات) را، جز تا زمان محدودی، تأخیر نمی‌اندازیم. ۱۰۴ آن روز که (قیامت و زمان مجازات) فرا رسد، هیچ کس جز به اجازهٔ او سخن نمی‌گوید؛ گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت. ۱۰۵ امّا آنها که بدبخت شدند، در آتشند؛ و برای آنان در آنجا، «زفیر» و «شهیق» [= ناله‌های طولانی دم و بازدم] است؛ ۱۰۶ جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست؛ مگر آنچه پروردگارت بخواهد. پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. ۱۰۷ امّا آنها که خوشبخت وسعادتمند شدند، جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. بخششی است قطع نشدنی. ۱۰۸

۱۰۵. چیزی که عیان است، چه حاجت به بیان است : بعضی از مفسران معتقدند که اصولاً در روز قیامت، سخن گفتن مفهومی ندارد؛ زیرا سخن گفتن، وسیله‌ای است که با آن از افکار دیگران آگاه می‌شویم یا افکار خود را آشکار می‌کنیم. حال اگر بتوان به وسیله‌ای غیر از تکلم از درون دیگران آگاه شد، دیگر نیازی به تکلم و سخن گفتن نیست. بنابر این، در قیامت که همهٔ اسرار انسان آشکار می‌شود، دیگر به سخن گفتن نیازی نیست و اگر انسان سخنی هم بگوید، برای آشکار کردن اسرار درونش نیست؛ بلکه نوعی انعکاس و بازتاب اعمال اوست که در آنجا ظاهر و آشکار می‌گردد. بنابر این، سخن گفتن در آن روز، همانند تکلم در دنیا نیست که انسان بتواند به میل خود راست یا دروغ بگوید. به طور کلی، آن روز، روز کشف حقایق اشیاء و بازگشت غیب به شهود است و شباهتی با این جهان ندارد.[1]

۱۰۷. جاودانگی در بهشت و دوزخ : توجه به دو نکته در این آیه و آیهٔ بعد ضروری به نظر می‌رسد: ۱ـ از آیات قرآن و روایات معصومین(ع) فهمیده می‌شود که کسانی که در قیامت وارد بهشت می‌شوند، همیشه در آنجا خواهند ماند و برخی از جهنمیان نیز همیشه در جهنم خواهند بود. در این آیه و آیهٔ بعد نیز آمده که گروه شقاوتمند، جاودانه در دوزخ می‌مانند؛ «**مگر آنچه پروردگارت بخواهد**» و گروه سعادتمند نیز جاودانه در بهشت می‌مانند؛ «**مگر آنچه پروردگارت بخواهد**». مفسران در تفسیر این قید، توجیهات و تفاسیر گوناگونی مطرح کرده‌اند؛ اما آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، این است که تمام جهنمیان در دوزخ نخواهند ماند؛ بلکه گروهی به واسطهٔ عفو الهی و شفاعت اولیای خدا از جهنم آزاد می‌شوند و گروه دیگر که به خاطر کفر و گناهان بزرگشان استحقاق عفو الهی را ندارند، همیشه در جهنم خواهند ماند. به همین جهت، در آخر همین آیه می‌خوانیم که «**پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می‌دهد**». از همین جمله استفاده می‌شود که برخی از دوزخیان به خواست خدا از جهنم آزاد می‌شوند؛ اما بهشتیان پس از ورود به بهشت، تا ابد در آنجا خواهند ماند و هرگز خارج نمی‌شوند و اگر در آیهٔ بعد می‌فرماید «**مگر آنچه پروردگارت بخواهد**»، به خاطر آن است که بفهماند ماندن بهشتیان در بهشت نیز به خواست خداست و اگر خدا بخواهد، آنها را از بهشت بیرون می‌کند؛ اما این کار را نخواهد کرد. به همین جهت در آخر آیهٔ بعد (هود ـ ۱۰۸) می‌فرماید: «**بخششی است قطع‌نشدنی**.» درحدیثی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: «**گروهی از جهنمیان از دوزخ خارج می‌شوند و مشمول شفاعت می‌گردند. سپس آنها را به کنار نهری می‌برند ... آنها در آن نهر خود را شست و شو می‌دهند و در نتیجه، گوشت و خونشان دوباره روییده می‌شود و آثار سوختگی جهنم از بدنشان زدوده شده، داخل بهشت می‌گردند. هنگامی‌که بهشتیان آنها را می‌بینند، می‌گویند: جهنمیان آمدند. سپس تمامی آن گروه از خدا می‌خواهند که آن اسم را از ایشان بردارد و خدا هم آن اسم را از آنها بر می‌دارد.**» آنگاه امام باقر(ع) فرمود: «**دشمنان علی(ع) همیشه در آتش خواهند بود و شفاعت شامل ایشان نمی‌شود.**»[2] ـ ممکن است از تعبیر «**تا آسمان‌ها و زمین برپاست**» این سؤال در ذهن مطرح شود که در قرآن بارها بیان شده که آسمان‌ها و زمین در آستانهٔ قیامت از بین خواهد رفت؛ پس چگونه جاودانگی بهشت و دوزخ و اهالی آن به وجود آسمان‌ها و زمین مرتبط شده است؟ در پاسخ به این سؤال باید توجه داشت که قرآن بیان کرده که نظام آسمان‌ها و زمین دنیا در آستانهٔ قیامت به هم می‌خورد و به آسمان‌ها و زمین دیگری مبدل می‌شود؛ نه این‌که آسمان‌ها و زمین به کلی نابود می‌شود و در قیامت، آسمان و زمینی وجود نخواهد داشت. (ر.ک. به: ابراهیم ـ ۴۸ و زمر ـ ۷۴). از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که آن آسمان‌ها و زمین، تا ابد خواهد بود و تا آنها باشند، اهالی بهشت و دوزخ در آن دو خواهند ماند.[3]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۰ ۲ـ المیزان، ج۱۱ ص ۲۳ و نمونه، ج۹، ص ۲۳۹

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَٰٓؤُلَآءِ ۚ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا
يَعْبُدُ ءَابَآؤُهُم مِّن قَبْلُ ۚ وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَنقُوصٍ
١٠٩ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَٱخْتُلِفَ فِيهِ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ
مُرِيبٍ ١١٠ وَإِنَّ كُلًّا لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمَٰلَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ
بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ١١١ فَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ
وَلَا تَطْغَوْا ۚ إِنَّهُۥ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ١١٢ وَلَا تَرْكَنُوٓا۟ إِلَى
ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ
مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ١١٣ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ
وَزُلَفًا مِّنَ ٱلَّيْلِ ۚ إِنَّ ٱلْحَسَنَٰتِ يُذْهِبْنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ ۚ ذَٰلِكَ
ذِكْرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ ١١٤ وَٱصْبِرْ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
ٱلْمُحْسِنِينَ ١١٥ فَلَوْلَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُو۟لُوا۟
بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا
مِنْهُمْ ۗ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مَآ أُتْرِفُوا۟ فِيهِ وَكَانُوا۟ مُجْرِمِينَ ١١٦
وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ١١٧

پس شک و تردیدی در(باطل بودن) معبودهایی که آنها می‌پرستند، به خود راه مده. آنها همان‌گونه این معبودها را پرستش می‌کنند که پدرانشان قبلاً می‌پرستیدند؛ و ما نصیب آنان را بی‌کم و کاست خواهیم داد. ۱۰۹ ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ سپس در آن اختلاف شد؛ و اگر فرمان قبلی خدا(در زمینهٔ آزمایش و اتمام حجّت بر آنها) نبود، در میان آنان داوری می‌شد. و آنها (هنوز) در شک‌اند، شکّی آمیخته به بدگمانی. ۱۱۰ و پروردگارت اعمال هر یک را بی‌کم و کاست به آنها خواهد داد؛ او به آنچه عمل می‌کنند آگاه است. ۱۱۱ پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن؛ و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند (بایداستقامت کنند)؛ و طغیان نکنید، که خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بینند.۱۱۲و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولیّ و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید. ۱۱۳ در دو طرف روز، و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ چرا که حسنات، سیّئات (و آثار آنها) را از بین می‌برند؛ این تذکّری است برای کسانی که اهل تذکّرند. ۱۱۴ و شکیبایی کن، که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد. ۱۱۵ چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما، دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند؟! مگر اندکی از آنها، که نجاتشان دادیم. و آنان که ستم می‌کردند، از تنعّم و کامجویی پیروی کردند؛ و گناهکار بودند (و نابود شدند). ۱۱۶ و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را بظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش در صدد اصلاح بوده باشند. ۱۱۷

۱۱۲. سخت‌ترین دستور قرآن : از ابن عباس نقل شده است که هیچ آیه‌ای شدیدتر و مشکل‌تر از این آیه بر پیامبر(ص) نازل نشد. از این رو هنگامی که اصحاب به آن حضرت گفتند: چرا پیری به این زودی به سراغ شما آمده است؟ فرمود: «**سوره‌های هود و واقعه مرا پیر کرد.**» در روایت دیگری می‌خوانیم: که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فرمود: «**آماده شوید، آماده شوید (که وقت کار و تلاش است).**»؛ از آن پس پیامبر(ص) هرگز خندان دیده نشد. مهم‌ترین علت سنگینی این آیه بر پیامبر، فرمان استقامت است؛ استقامت در راه تبلیغ و ارشاد؛ استقامت در انجام وظایف الهی و پیاده کردن تعلیمات قرآن؛ آن هم تنها برای خدا و آن‌گونه که به او امر شد. آری، به‌دست آوردن پیروزی کار نسبتاً آسانی است؛ اما نگه‌داری آن بسیار مشکل است.[۱]

۱۱۳. بر ظالمان تکیه نکنید : این آیه، یکی از اساسی‌ترین برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی و عقیدتی را بیان می‌کند و آن نهی از تکیه و اعتماد بر ظالمان است. تکیه بر ظالمان، مفاسد فراوانی می‌آفریند؛ از طرفی باعث تقویت آنها می‌شود و تقویت آنها موجب گسترش فساد و تباهی در جامعه می‌گردد. تکیه بر ظالمان، در فرهنگ فکری جامعه به تدریج اثر می‌گذارد و زشتی ظلم و گناه را از میان می‌برد و مردم را به ستم کردن و ستمگر بودن تشویق می‌کند. اصولاً تکیه و اعتماد بر دیگران که در شکل وابستگی آشکار گردد، نتیجه‌ای جز بدبختی نخواهد داشت؛ تا چه رسد به این‌که این تکیه‌گاه، ظالم و ستمگر باشد. یک جامعهٔ پیشرو و سربلند، جامعه‌ای است که از هر نظر خودکفا باشد و پیوندش با دیگران بر اساس منافع متقابل باشد؛ نه بر اساس اتکاء ضعیف بر قوی. این وابستگی، از هر نظر که باشد، نتیجه‌ای جز اسارت و استثمار به بار نخواهد آورد، و اگر این وابستگی به ظالمان باشد، نتیجه‌اش وابستگی به ظلم آنها و شرکت در برنامه‌های آنها خواهد بود.[۲]

۱۱۴. برپایی نماز در دو طرف روز و اوایل شب : از روایات اهل بیت(ع) استفاده می‌شود که منظور از نماز در دو طرف روز، نماز صبح و مغرب است و منظور از نماز در اوایل شب، نماز عشاء است و این جمله به این سه نماز اشاره دارد.[۳]

۱۱۴. نماز؛ زدایندهٔ گناهان : شخصی به نام ابوعثمان می‌گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم. او شاخهٔ خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ‌هایش فرو ریخت. سپس رو به من کرد و گفت: سؤال نکردی چرا این کار را کردم. گفتم: چرا این کار را کردی؟ گفت: این همان کاری بود که پیامبر(ص) انجام داد. روزی در خدمتش زیر درختی نشسته بودم. سپس پیامبر همین کار را کرد و به من گفت: «**ای سلمان، چرا نمی‌پرسی چرا این کار را کردم؟**» عرض کردم: بفرمایید چرا. فرمود: «**هنگامی که مسلمان وضویی با تمام شرایط آن بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد؛ همان‌گونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت.**» سپس همین آیه را تلاوت فرمود.[۴]

۱۱۶. عامل تباهی جامعه : معمولاً در هر جامعه‌ای ظلم و فساد وجود دارد. مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فسادی هست و در طریق اصلاح جامعه باشند. با وجود چنین احساسی و گام برداشتن در راه اصلاح، خداوند به آنها مهلت می‌دهد و قانون آفرینش برای آنها حق حیات قائل است؛ اما همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی‌تفاوت شد و فساد و ظلم به سرعت همه جا را فرا گرفت، آنگاه است که دیگر در سنت آفرینش، حق حیاتی برای آنها وجود ندارد. درست مانند بدن انسان که تا زمانی زنده است که نیروی دفاعی آن با انواع میکروب‌ها و بیماری‌ها و ... مبارزه کند؛ اما اگر بدن در مقابل میکروب‌ها واکنشی نشان ندهد، به زودی با آنها بیمار می‌شود و از کار خواهد افتاد. اگر نیروی مدافع جامعهٔ انسانی یعنی فرهیختگان و دانشمندان به مبارزه با ظلم و جلوگیری از فساد اقدام نکنند، پس از مدت کوتاهی، کل جامعه از فساد و نابسامانی پر می‌شود و به جامعه‌ای بیمار یا مرده تبدیل خواهد گشت.[۵]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۲۵۸ ۲ـ پیشین، ص ۲۵۹ ۳ـ پیشین، ص ۲۶۵
۴ـ المیزان، ج۱۱، ص ۶۹ ۵ـ نمونه، ج۹، ص ۲۷۵

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ
﴿۱۱۸﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۱۹﴾ وَكُلًّا نَّقُصُّ
عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي
هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۲۰﴾ وَقُل لِّلَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ﴿۱۲۱﴾ وَانتَظِرُوا إِنَّا
مُنتَظِرُونَ ﴿۱۲۲﴾ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ
الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾

سُورَةُ يُوسُفَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۱﴾ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا
لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ
بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَٰذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ
لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿۳﴾ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ
عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿۴﴾

و اگر پروردگارت می‌خواست، همهٔ مردم را یک امّت (بدون هیچ گونه اختلاف) قرار می‌داد؛ ولی آنها همواره مختلفند؛ ۱۱۸ مگر کسی را که پروردگارت رحم کند؛ و برای همین (پذیرش رحمت) آنها را آفرید. و فرمان پروردگارت قطعی شده که: جهنم را از همهٔ (سرکشان و طاغیانِ) جنّ و انس پُر خواهم کرد! ۱۱۹ ما از هر یک از سرگذشتهای انبیا برای تو بازگو کردیم، تا بوسیلهٔ آن، قلبت را آرامش بخشیم؛ (و اراده‌ات قوی گردد.) و در این (اخبار و سرگذشتها، برای تو حقّ، و برای مؤمنان موعظه و تذکر آمده است. ۱۲۰ و به آنها که ایمان نمی‌آورند، بگو: «هر چه در قدرت دارید، انجام دهید؛ ما هم انجام می‌دهیم! ۱۲۱ و انتظار بکشید؛ ما هم منتظریم! ۱۲۲ و (آگاهی از) غیب (و اسرار نهان) آسمانها و زمین، تنها از آن خداست؛ و همهٔ کارها به سوی او بازگردانده می‌شود؛ پس او را پرستش کن؛ و بر او توکّل نما؛ و پروردگارت از کارهایی که می‌کنید، هرگز غافل نیست. ۱۲۳

سوره یوسف

به نام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

الر، آن آیاتِ کتابِ آشکار است. ۱ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید). ۲ ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن ـ که به تو وحی کردیم ـ بر تو بازگو می‌کنیم؛ و مسلّماً پیش از این، از آن خبر نداشتی. ۳ (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند.» ۴

۱۱۸. هدایت الهی؛ هدف خلقت انسان : در قرآن کریم به دو نوع اختلاف اشاره شده است. نوع یکم، اختلافی است که بدون اختیار انسان‌ها در جامعهٔ بشری وجود دارد. این نوع اختلاف که از تفاوت‌های جسمی و روحی افراد نشأت می‌گیرد و محیط‌های گوناگون آن را نمایان‌تر می‌کند، سبب ایجاد سلیقه‌ها و آداب و رسوم و رفتارهای اجتماعی و فردی گوناگون در جامعهٔ بشری می‌گردد. بحث‌های اجتماعی ثابت کرده است که اگر این نوع اختلاف نباشد، جامعهٔ بشری لحظه‌ای دوام نخواهد آورد؛ زیرا این تفاوت‌ها باعث می‌شود که انسان‌ها برای رفع نیازها و کاستی‌های خود به یکدیگر مراجعه کنند و این خود باعث تکامل آنها می‌شود. نوع دوم اختلاف که قرآن مطرح و آن را نکوهش کرده، اختلاف در دین و آیین است که از هوی‌پرستی انسان‌ها نشأت می‌گیرد؛ زیرا توحید و یکتاپرستی در سرشت انسان نهفته شده و رفتن انسان به بیراهه، نتیجهٔ هوای نفس و مخالفت او با عقل است. باید توجه داشت که این آیه، از این اختلاف دوم سخن می‌گوید؛ نه اختلاف نوع یکم؛ زیرا آن اختلاف و گوناگونی، سازنده و این اختلاف سبب تفرقه و پراکندگی و گمراهی است و شقاوت و بیچارگی ابدی را به دنبال دارد. سپس خداوند در آیهٔ بعد می‌فرماید که تنها یک گروه از این اختلاف در امان هستند؛ گروهی که خداوند آنها را مشمول رحمت خویش کرده است. علامه طباطبایی می‌فرماید که منظور از این رحمت ویژه که هدف خلقت انسان است، «هدایت» است. آری، تنها گروهی که با تبعیت از عقل و فرمان پیامبران مشمول هدایت الهی شده، از اختلاف در دین در امان است و این هدایت، آنها را به سعادت ابدی خواهد رساند و کسانی که به خاطر هوی‌پرستی و ظلم و ستم مشمول این هدایت نشوند، عاقبتی جز آتش ندارند و جهنم از ایشان پر خواهد شد. در روایتی از امام باقر(ع) می‌خوانیم: «**کسانی که مشمول رحمت و هدایت الهی قرار گرفته‌اند، آل محمد(ص) و پیروان آنها هستند.**»[1] روشن است که منظور از این حدیث، ذکر روشن‌ترین مصداق آیه است؛ وگرنه تمام پیامبران و پیروان آنها، مصداق این آیه هستند.

محتوای کلی سورهٔ یوسف : هدف اصلی این سوره، روشن کردن این مطلب است که بنده‌ای که ایمانش را برای خدا خالص کرده و جانش از محبت خدا لبریز شده و جز خدا به چیز دیگری توجه نمی‌کند، خداوند خودش سرپرستی امور او را به عهده می‌گیرد و او را به بهترین شیوه پرورش می‌دهد و به خود نزدیک کرده، از جام محبتش سیرابش می‌کند و او را برای خودش پاک و خالص می‌گرداند و به او زندگی الهی می‌بخشد؛ اگر چه تمام اسباب ظاهری دست به دست هم داده باشند تا او را نابود کنند. همچنین او را سربلند می‌گرداند هر چند حوادث بخواهد او را خوار کند؛ نیز او را عزیز می‌کند هر چند ناملایمات روزگار بخواهد او را ذلیل کند. خداوند این مطلب عمیق را طی سرگذشت یکی از پیامبران بزرگش یعنی حضرت یوسف(ع) بیان فرموده و به همین دلیل، این سرگذشت را بهترین سرگذشت‌ها معرفی کرده است.[2]

۴. مژده‌ای در خواب : خداوند، سرگذشت حضرت یوسف(ع) را با بیان این خواب عجیب که به پادشاهی یوسف و خضوع پدر و مادر و یازده برادرش در مقابل او اشاره می‌کند، شروع کرده است؛ زیرا این رؤیا در حقیقت بشارتی برای حضرت یوسف بود. خداوند به این وسیله به او فهماند که مشمول عنایات ویژهٔ خداست و خدا سرپرستی او را به عهده گرفته است. به این جهت، صبر بر تلخی‌های آینده برای یوسف(ع) آسان شد؛ زیرا می‌دانست عاقبتی بس شیرین در انتظار اوست.[3]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۶۲ ۲ـ پیشین، ص ۷۵ ۳ـ پیشین، ص ۸۰

قَالَ يٰبُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلٰٓى اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ
كَيْدًا ۖ اِنَّ الشَّيْطٰنَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝ وَكَذٰلِكَ
يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَيُتِمُّ
نِعْمَتَهٗ عَلَيْكَ وَعَلٰٓى اٰلِ يَعْقُوبَ كَمَآ اَتَمَّهَا عَلٰٓى اَبَوَيْكَ مِنْ
قَبْلُ اِبْرٰهِيمَ وَاِسْحٰقَ ۚ اِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ ۞ لَقَدْ كَانَ
فِي يُوسُفَ وَاِخْوَتِهٖٓ اٰيٰتٌ لِلسَّآئِلِينَ ۝ اِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ
وَاَخُوهُ اَحَبُّ اِلٰٓى اَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ ۗ اِنَّ اَبَانَا لَفِي
ضَلٰلٍ مُبِينٍ ۝ اقْتُلُوا يُوسُفَ اَوِ اطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ
وَجْهُ اَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهٖ قَوْمًا صٰلِحِينَ ۝ قَالَ قَآئِلٌ مِنْهُمْ
لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَاَلْقُوهُ فِي غَيٰبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ
السَّيَّارَةِ اِنْ كُنْتُمْ فٰعِلِينَ ۝ قَالُوا يٰٓاَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلٰى
يُوسُفَ وَاِنَّا لَهٗ لَنٰصِحُونَ ۝ اَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ
وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُونَ ۝ قَالَ اِنِّي لَيَحْزُنُنِيٓ اَنْ تَذْهَبُوا بِهٖ
وَاَخَافُ اَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَاَنْتُمْ عَنْهُ غٰفِلُونَ ۝ قَالُوا
لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّآ اِذًا لَخٰسِرُونَ ۝

نصف الحزب ۱۴

گفت: «فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نقشهٔ (خطرناکی) می‌کشند؛ چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است. ۵ و این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند؛ و از تعبیر خوابها به تو می‌آموزد؛ و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کند، همان‌گونه که پیش از این، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ بیقین، پروردگار تو دانا و حکیم است. »۶ در (داستان) یوسف و برادرانش، نشانه‌ها(یِ هدایت) برای سؤال کنندگان بود. ۷ هنگامی که (برادران) گفتند:«یوسف و برادرش [=بنیامین] نزد پدر، از ما محبوبترند؛ در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم؛ مسلّماً پدر ما، در گمراهی آشکاری است. ۸ یوسف را بکشید؛ یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید؛ تا توجّه پدر، فقط به شما باشد؛ و بعد از آن، (از گناه خود توبه می‌کنید؛ و) افراد صالحی خواهید بود. ۹ یکی از آنها گفت: «یوسف را نکشید؛ و اگر می‌خواهید کاری انجام دهید، او را در نهانگاه چاه بیفکنید؛ تا بعضی از قافله‌ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند.)» ۱۰ (و برای انجام این کار، برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: «پدرجان! چرا تو دربارهٔ (برادرمان) یوسف، به ما اطمینان نمی‌کنی؟! در حالی که ما خیرخواه او هستیم! ۱۱ فردا او را با ما (به خارج شهر) بفرست، تا غذای کافی بخورد و تفریح کند ؛ و ما نگهبان او هستیم.» ۱۲ (پدر) گفت: «من از بردن او غمگین می‌شوم؛ و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد، و شما از او غافل باشید!» ۱۳ گفتند: «با اینکه ما گروه نیرومندی هستیم، اگر گرگ اورا بخورد، ما از زیانکاران خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست.)» ۱۴

۵. اهمیت حفظ اسرار : همیشه اسراری در زندگی انسان وجود دارد که اگر فاش شود، ممکن است آیندهٔ او یا جامعه‌اش را به خطر اندازد. خویشتن‌داری در حفظ این اسرار، یکی از نشانه‌های وسعت روح و قدرت اراده است و چه بسیار ناراحتی‌هایی که در زندگی به خاطر ترک حفظ اسرار برای انسان پیش می‌آید. در حدیثی از امام رضا(ع) می‌خوانیم: «**مؤمن، مؤمن نخواهد بود مگر این‌که سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش. اما سنت پروردگار، کتمان اسرار است. سنت پیامبر، مدارا با مردم است و سنت امام، شکیبایی در برابر ناراحتی‌ها و مشکلات است.**» در حدیثی از امام صادق(ع) نیز می‌خوانیم: «**اسرار تو همچون خون توست که تنها باید در رگ‌های خودت جریان یابد.**»[1]

۶. چه زمانی مواهب الهی نعمت است؟ : از نظر قرآن، مواهب مادی مانند ثروت، همسر و فرزند، هنگامی نعمت هستند که در مسیر بندگی خدا و رسیدن به سعادت ابدی قرار گیرند و اگر همین امکانات در راه شیطان و معصیت خداوند استفاده شود، به صورت نقمت در می‌آید. منظور از «**تمام کردن نعمت**» در آیه این است که اولاً تمام مواهب مادی و معنوی، در مسیر اطاعت و بندگی او قرار گیرد و ثانیاً این نعمات برای رسیدن به سعادت، کامل باشد و کم و کاستی نداشته باشد. البته منظور، فراوانی نعمت‌های دنیوی نیست؛ بلکه منظور این است که خداوند نعمات خود را اعم از مادی و معنوی به گونه‌ای به انسان عنایت کند که انسان بتواند به سعادت واقعی خود برسد.[2]

۸. یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند : در اینجا سؤال می‌شود که علت فزونی مهر یعقوب به این دو کودک چه بوده است. در پاسخ می‌توان به دو عامل اشاره کرد: ۱ـ عامل فطری و طبیعی؛ زیرا هر انسانی، کودک کوچک خود را که ضعیف و ناتوان است، به خاطر کوچک بودن و ناتوانی، بیش از بزرگسالان دوست دارد. ۲ـ یعقوب در چهره و سیمای یوسف، عظمت بیشتری احساس می‌کرد و می‌دانست که او قابلیت بیشتر و آینده‌ای درخشان دارد.[3] درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم، این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سرحد کشتن برادر یا ایجاد دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و اگر این آتش درونی مهار نشود، چگونه هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را. آری، حسد، تنها برادران یوسف را تا سرحد کشتن برادر پیش نبرد، بلکه گاه می‌شود که انسان را به نابودی خویش نیز وا می‌دارد. در روایتی از پیامبر اسلام(ص) می‌خوانیم: «**خداوند موسی بن عمران(ع) را از حسد نهی کرد و فرمود: شخص حسود، نسبت به نعمت‌های من بر بندگان خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام، ممانعت می‌کند. هر کس چنین باشد نه من از اویم و نه او از من است.**» از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «**آفت دین سه چیز است: حسد، خودپسندی و فخرفروشی.**»[4]

۹. فریب خویشتن : بسیار می‌شود که انسان به هنگام گناه، با مخالفت وجدان روبه‌رو می‌شود؛ یا اعتقادات دینی در برابر او سدی ایجاد می‌کند و از حرکت او به سوی گناه جلوگیری می‌کند. او برای این‌که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را سوی گناه باز کند، وجدان و عقیدهٔ خود را با این سخن می‌فریبد که پس از انجام گناه بلافاصله توبه می‌کنم؛ یعنی همان‌گونه که یک نقشهٔ شیطانی برای انجام گناه می‌کشد، یک نقشهٔ شیطانی هم برای فریب وجدان خود طرح می‌کند و چه بسا این نقشهٔ شیطانی مؤثر نیز واقع می‌شود و آن سد محکم را به این وسیله از سر راه خود بر می‌دارد. برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند و بدین ترتیب خود را برای انجام آن اقدام هولناک آماده کردند.[5]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۳۱۸
۲ـ المیزان، ج۱۱، ص ۸۴
۳ـ منشور جاوید، ج۱۱، ص ۳۴۷
۴ـ نمونه، ج۹، ص ۳۲۶
۵ـ پیشین، ص ۳۲۳

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ
وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾
وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ
وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنتَ
بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ
بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾ وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا
وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَٰذَا غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ
بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ
مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَالَ الَّذِي
اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ
أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ
فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ
عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾ وَلَمَّا بَلَغَ
أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

هنگامی که او را با خود بردند، و تصمیم گرفتند وی را در نهانگاه چاه قرار دهند، (سرانجام مقصد خود را عملی ساختند؛) و به او وحی فرستادیم که آنها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت؛ در حالی که آنها نمی‌دانند. ۱۵ (برادران یوسف) شب هنگام، گریان به سراغ پدر آمدند. ۱۶ گفتند: «ای پدر! ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم، و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم؛ و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم.» ۱۷ و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند؛ گفت: «هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته؛ من صبر جمیل (و شکیبایی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت؛ و در برابر آنچه می‌گویید،از خداوند یاری می‌طلبم.» ۱۸ و (در همین حال) کاروانی فرا رسید؛ و مأمورِ آب را (به سراغ آب) فرستادند؛ او دلو خود را در چاه افکند؛ (ناگهان) صدا زد: «مژده باد! این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی!)» و این امر را بعنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند. و خداوند به آنچه آنها انجام می‌دادند، آگاه بود. ۱۹ و (سرانجام،) او را به بهای کمی ـ چند درهم ـ فروختند؛ و نسبت به(فروختن) او، بی رغبت بودند (؛ چرا که می‌ترسیدند رازشان فاش شود). ۲۰ و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید[= عزیز مصر]، به همسرش گفت: « مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد؛ و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم.»و اینچنین یوسف را در آن سرزمین متمکّن ساختیم. (ما این کار را کردیم، تا او را بزرگ داریم؛ و) از علم تعبیر خواب به او بیاموزیم؛ خداوند بر کار خود پیروز است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۲۱ و هنگامی که به بلوغ و قوّت رسید، ما «حکم» [= نبوّت] و «علم» به او دادیم؛ و اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. ۲۲

۱۵. توطئهٔ برادران؛ آغاز سربلندی یوسف : در حالی‌که یوسف خردسال ـ که طبق روایات، هفت سال بیشتر نداشت ـ خسته و غمگین در چاه افتاده بود، خداوند فرشتهٔ وحی خویش را به سوی او فرستاد و خبر داد که اگر چه برادرانت تو را در چاه انداختند تا دیگر نامی از تو نماند، نمی‌دانند که با همین کار، سربلندی تو آغاز می‌شود و خداوند چنان عزتی به تو می‌بخشد که بر تخت عزت تکیه خواهی زد و آنها در پیشگاه تو طلب بخشش و مهربانی خواهند کرد و تو آنها را از همین ظلم و ستمی که روا داشتند، مطلع می‌کنی؛ چنان‌که آیات ۸۸ تا ۹۰ همین سوره به این موضوع اشاره دارد.[۱]

۱۸. خون دروغین : برادران یوسف برای جلب اعتماد پدر، پیراهن یوسف را با خون بره‌ای آلوده و نزد پدر بردند. قرآن، این خون را خون دروغین می‌نامد؛ زیرا خون یوسف نبود؛ بلکه خون بره‌ای بود که پس از کشتن، پیراهن یوسف را با خون آن آلوده کردند. نشانهٔ دروغین بودن خون این بود که آنها پیراهن سالم را نزد پدر بردند؛ در حالی که اگر یوسف طعمهٔ گرگ شده بود، می‌بایست از پیراهن جز تکه‌پاره‌هایی باقی نمی‌ماند. اینجاست که می‌توان گفت دروغ شاخه‌ای از باطل است، پایدار نمی‌ماند و سرانجام گویندهٔ آن رسوا می‌شود. حقیقت ثابت برای خود شواهد و لوازمی در جهان هستی دارد. دروغگو با دروغ، چهرهٔ حقیقت را می‌پوشاند؛ اما نمی‌تواند آثار فراوان آن را نیز بپوشاند؛ زیرا غالباً از آنها غفلت می‌کند. آنان بر حیات یوسف پرده افکندند و او را طعمهٔ گرگ معرفی کردند؛ ولی نتوانستند بر لازمهٔ حیات او که سالم بودن پیراهن بود، پرده بکشند. از این رو در آیهٔ ۳ سورهٔ زمر می‌خوانیم: «**خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است، هرگز هدایت نمی‌کند.**»[۲]

۱۸. آنجا که زشت‌ترین جنایات، زیبا جلوه می‌کند : جملهٔ «**هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته**»، اشاره به این نکته دارد که اگر هوس‌های سرکش بر روح و فکر انسان چیره شود، زشت‌ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر، در نظر انسان چنان زیبا جلوه می‌کند که آن را امری مقدس و ضروری تصور می‌کند. این دریچه‌ای به یک اصل کلی روان‌شناسی است که تمایل افراطی به یک چیز، مخصوصاً هنگامی که با رذایل اخلاقی توأم شود، پرده‌ای بر حسّ تشخیص انسان می‌افکند و حقایق را در نظرش دگرگون می‌کند.[۳]

۲۱. عزیز مصر : کسی که یوسف را خرید، عزیز مصر بود. عزیز در آن روزگار، لقب کسی بود که مقام وزارت یا نخست‌وزیری فرعون (پادشاه مصر) را به عهده داشت.[۴]

۲۱. رابطهٔ آگاهی از تعبیر خواب با آمدن به کاخ عزیز مصر : ممکن است این سؤال به ذهن برسد که آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه‌ای با آمدن یوسف به کاخ عزیز مصر دارد. توجه به این نکته می‌تواند پاسخی برای این سؤال باشد که خداوند بسیاری از مواهب معنوی و علمی را در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوس‌های سرکش به انسان می‌بخشد. به تعبیر دیگر، این مواهب که ثمرهٔ روشن‌بینی‌های قلبی است، جایزه‌ای است که خداوند به این‌گونه اشخاص می‌بخشد. بنابر این ممکن است یوسف(ع) علم و آگاهی از تعبیر خواب را به خاطر تسلط بر نفس خویش در مقابل جاذبهٔ فوق‌العادهٔ همسر عزیز مصر پیدا کرده باشد.[۵]

۲۲. حکم و علم؛ پاداش نیکوکاری : خداوند بدون دلیل به کسی عنایتی نمی‌کند. بنابر این، کسانی که حکم و علم از خدا دریافت می‌کنند، با افراد خطاکار و جاهل یکی نیستند. به همین جهت، خداوند در این جمله می‌فرماید که موهبت الهی حکم و علم، جزای نیکوکاری یوسف(ع) بود. شاید از این آیه بتوان استفاده کرد که خداوند به هر نیکوکاری ـ به اندازهٔ احسان و نیکوکاری‌اش ـ بهره‌ای از حکم و علم عنایت می‌کند؛ چنان‌که در آیهٔ ۲۸ سورهٔ حدید می‌فرماید: «**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید.**»[۶]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۰۲
۲ـ منشور جاوید، ج۱۱، ص ۳۵۵
۳ـ نمونه، ج۹، ص ۳۵۰
۴ـ پیشین، ص ۳۵۷
۵ـ پیشین، ص ۳۶۱
۶ ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۲۲

وَراوَدَتهُ الَّتي هُوَ في بَيتِها عَن نَفسِهِ وَغَلَّقَتِ الاَبوابَ
وَ قالَت هَيتَ لَكَ قالَ مَعاذَ اللهِ اِنَّهُ رَبّي اَحسَنَ
مَثوايَ اِنَّهُ لا يُفلِحُ الظّٰلِمونَ ﴿۲۳﴾ وَلَقَد هَمَّت بِهِ وَهَمَّ بِها
لَولا اَن رَءا بُرهانَ رَبِّهِ كَذٰلِكَ لِنَصرِفَ عَنهُ السّوءَ
وَالفَحشاءَ اِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصينَ ﴿۲۴﴾ وَاستَبَقَا البابَ
وَ قَدَّت قَميصَهُ مِن دُبُرٍ وَاَلفَيا سَيِّدَها لَدَا البابِ قالَت
ما جَزاءُ مَن اَرادَ بِاَهلِكَ سوءًا اِلّا اَن يُسجَنَ اَو عَذابٌ
اَليمٌ ﴿۲۵﴾ قالَ هِيَ راوَدَتني عَن نَفسي وَشَهِدَ شاهِدٌ مِن اَهلِها
اِن كانَ قَميصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَت وَهُوَ مِنَ الكٰذِبينَ
﴿۲۶﴾ وَاِن كانَ قَميصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَت وَهُوَ
مِنَ الصّٰدِقينَ ﴿۲۷﴾ فَلَمّا رَءا قَميصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قالَ اِنَّهُ
مِن كَيدِكُنَّ اِنَّ كَيدَكُنَّ عَظيمٌ ﴿۲۸﴾ يوسُفُ اَعرِض
عَن هٰذا وَاستَغفِري لِذَنبِكِ اِنَّكِ كُنتِ مِنَ الخاطِئينَ
﴿۲۹﴾ وَقالَ نِسوَةٌ في المَدينَةِ امرَاَتُ العَزيزِ تُراوِدُ فَتىٰها
عَن نَفسِهِ قَد شَغَفَها حُبًّا اِنّا لَنَرىٰها في ضَلٰلٍ مُبينٍ ﴿۳۰﴾

ثلاثة ارباع الحزب ۴۱

و آن زن که یوسف در خانهٔ او بود، از او تمنّای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: «بیا (به سوی آنچه برای تو مهیّاست!)» (یوسف) گفت: «پناه می‌برم به خدا! او [= عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) مسلّماً ظالمان رستگار نمی‌شوند.» ۲۳ آن زن قصد او کرد؛ و او نیز ـ اگر برهان پروردگار را نمی‌دید ـ قصد وی می‌نمود. اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود. ۲۴ و هر دو به سوی در، دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می‌کرد)؛ و پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد. و در این هنگام، آقای آن زن را نزدیک در یافتند. آن زن گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان و یا عذاب دردناک، چه خواهد بود؟!» ۲۵ (یوسف) گفت: «او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد!» و در این هنگام، شاهدی از خانوادهٔ آن زن شهادت داد که: «اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده، آن زن راست می‌گوید؛ و او از دروغگویان است. ۲۶ و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می‌گوید؛ و او از راستگویان است.» ۲۷ هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او [= یوسف] از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حیلهٔ شما زنان است؛ که مکر و حیلهٔ شما زنان، عظیم است. ۲۸ یوسف! از این موضوع، صرف‌نظر کن؛ و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن، که از خطاکاران بودی.» ۲۹ (این جریان در شهر منعکس شد؛) گروهی از زنان شهر گفتند: «همسر عزیز، جوانش [= غلامش] را به سوی خود دعوت می‌کند. عشق این جوان، در اعماق قلبش نفوذ کرده؛ ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.» ۳۰

۲۳. منظور از رب در آیه : بیشتر مفسران بر آن‌اند که «رب» در این آیه به معنای وسیع کلمه یعنی مالک، صاحب اختیار و صاحب نعمت است، و منظور از آن، عزیز مصر است؛ چنان‌که در آیات ۴۲ و ۵۰ همین سوره نیز کلمهٔ رب به غیر از خدا اطلاق شده است.[۱] بعضی از مفسران اما معتقدند که منظور از کلمهٔ رب در این آیه، خداوند است؛ زیرا اگرچه دیگران، یوسف را غلام و بردهٔ عزیز مصر می‌دانستند، او خود را بردهٔ انسان دیگر نمی‌شمرد و عزیز مصر را رب خود نمی‌دانست؛ بلکه خود را تنها بنده و بردهٔ خداوند عالم می‌شمرد و رب خود را فقط «الله» می‌دانست. در این صورت، معنی آیه چنین می‌شود که من به خدا پناه می‌برم؛ خدایی که پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامی می‌دارد و هر نعمتی دارم، از ناحیهٔ اوست.[۲]

۲۴. منظور از برهان پروردگار : در این‌که منظور از برهان پروردگار در این آیه چیست، سخنان فراوانی به میان آمده است؛ اما آنچه درست‌تر به نظر می‌رسد، این است که مقصود از آن، تجسم واقعیت زشت فحشا و نتایج وحشتناک آن در زندگی دنیوی و اخروی است؛ تجسّمی که در پرتو نبوت، عصمت و الطاف غیبی الهی رخ می‌دهد. رؤیت چنین واقعیتی، افق را در نظر یوسف چنان روشن کرد که کوچک‌ترین شک و تردیدی در دل او باقی نماند. به دیگر سخن، همان‌طور که دلایل و حجت‌های عقلی، افق را در نظر انسان روشن می‌کند و به انسان اراده‌ای استوار و قاطعیت می‌بخشد، رؤیت و دیدن واقعیت عمل که از لوازم نبوت، عصمت و الطاف الهی است، به انسان روشنی می‌بخشد و قاطعیت می‌دهد و به همین جهت، ریشهٔ اندیشهٔ انجام گناه را می‌خشکاند.[۳]

۲۶. شاهد بی‌گناهی یوسف : از روایات اهل بیت(ع) استفاده می‌شود که این شاهد، طفل شیرخواری از خانوادهٔ زن عزیز مصر بود که به خواست خدا و به صورت اعجاز در گهواره زبان گشود و حقیقت را بیان کرد و بی‌گناهی حضرت یوسف(ع) را ثابت کرد؛ چنان‌که در روایتی از امام سجاد(ع) به این نکته اشاره شده است.[۴]

۲۸. مکر و حیلهٔ زنان : در این آیه به مکر زنان ـ البته زنانی همچون همسر عزیز که بی‌بند و بار و هوسران‌اند ـ اشاره شده و برای آن صفت عظیم آمده است. در تاریخ و همچنین در داستان‌ها که سایه‌ای از تاریخ است، مطالب زیادی در این زمینه نقل شده که مطالعهٔ مجموع آنها نشان می‌دهد زنان هوسران برای رسیدن به مقصود خود، نقشه‌هایی می‌کشند که در نوع خود بی‌نظیر است. در ماجرای یوسف(ع) هم می‌خوانیم که زن عزیز مصر چگونه یوسف را به ناپاکی متهم کرده، خود را پاکدامن معرفی کرد؛ یا مجلسی برای زنان مصر تشکیل داد و عمل زشت خود را توجیه کرد.[۵]

۲۹. استغفار از بت : عزیز مصر به زنش گفت که استغفار کن؛ اما نگفت که از چه کسی استغفار کند. با توجه به این‌که از آیات بعد روشن می‌شود که آنها مشرک بوده‌اند، فهمیده می‌شود که منظور او، استغفار از بت یا معبودی است که آن را می‌پرستیدند و نه خداوند.[۶]

۲۹. بی‌غیرتی عزیز مصر : از این آیه به بی‌غیرتی عزیز مصر هم پی برده می‌شود. اصولاً برای زمامداران خودکامه و طاغوتیان، موضوع غیرت و حفظ ناموس چندان مطرح نیست. آنها آن‌قدر خود به گناه و فساد و بی‌عفتی آلوده هستند که فسادِ همراهان در نظرشان اهمیتی ندارد.[۷]

۱ـ نمونه، ج۹، ص ۳۶۸
۲ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۲۸
۳ـ منشور جاوید، ج۱۱، ص ۳۷۵
۴ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۴۶
۵ـ نمونه، ج۹، ص ۳۸۹
۶ ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۴۷
۷ـ نمونه، ج۹، ص ۳۸۸

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ
مُتَّكَـًٔا وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ
عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُۥٓ أَكْبَرْنَهُۥ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَٰشَ لِلَّهِ
مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾ قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِى
لُمْتُنَّنِى فِيهِ وَلَقَدْ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ
مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّٰغِرِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ رَبِّ
السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِىٓ إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُنَّ
أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَٰهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ
فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُۥ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ بَدَا لَهُم
مِّنۢ بَعْدِ مَا رَأَوُا۟ الْءَايَٰتِ لَيَسْجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾ وَدَخَلَ
مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّىٓ أَرَىٰنِىٓ أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ
الْءَاخَرُ إِنِّىٓ أَرَىٰنِىٓ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِى خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا
بِتَأْوِيلِهِۦٓ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِۦٓ
إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِۦ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِى رَبِّىٓ
إِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُم بِالْءَاخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٣٧﴾

هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد، به سراغشان فرستاد (و از آنها دعوت کرد)؛ و برای آنها پشتی (گرانبها، و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، چاقویی (برای بریدن میوه) داد؛ و در این موقع (به یوسف) گفت: «وارد مجلس آنان شو!» هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیاربزرگ(و زیبا) شمردند؛ و (بی‌توجه) دستهای خود را بریدند؛ و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست؛ این یک فرشتهٔ بزرگوار است!» ۳۱ (همسر عزیز) گفت: «این همان کسی است که بخاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید. (آری،) من او را به خویشتن دعوت کردم؛ و او خودداری کرد. و اگر آنچه را دستور می‌دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد؛ و مسلّماً خوار و ذلیل خواهد شد.» ۳۲ (یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند؛ و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.» ۳۳ پروردگارش دعای او را اجابت کرد؛ و مکر آنان را از او بگردانید؛ چرا که او شنوا و داناست. ۳۴ و بعد از آنکه نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدّتی زندانی کنند. ۳۵ و دو جوان، همراه او وارد زندان شدند؛ یکی از آن دو گفت: «من در خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم.» و دیگری گفت: «من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم؛ و پرندگان از آن می‌خورند؛ ما را از تعبیر این خواب آگاه کن که تو را از نیکوکاران می‌بینیم.» ۳۶ (یوسف) گفت: «پیش از آنکه جیرهٔ غذایی شما فرا رسد، شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت. این، از دانشی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا ایمان ندارند، و به سرای دیگر کافرند، ترک گفتم (و شایستهٔ چنین موهبتی شدم). ۳۷

۳۳. زندان برایم محبوب‌تر است : در برخی از روایات آمده است که پس از آن‌که زنان مصر، جمال یوسف را مشاهده کردند، هر یک از ایشان برای یوسف پیغام فرستاد و او را به سوی خود دعوت کرد.[۱] در پاره‌ای دیگر از روایات آمده است که گروهی از زن‌های مصر که در آن جلسه حضور داشتند، به حمایت از همسر عزیز برخاستند و دور یوسف را گرفتند و با گفتارهای فریبنده او را تشویق به تسلیم شدن در برابر همسر عزیز مصر کردند. به هر حال، یوسف از چنین دام عجیبی به خدا پناه برد و سختی زندان را بر لذت زودگذری که خشم خدا را در پی داشت، ترجیح داد و از خدا خواست که نیرنگ آن زنان را از او برگرداند. در روایتی از پیامبر اسلام(ص) می‌خوانیم: «هفت گروه‌اند که خداوند آنها را در سایهٔ عرش خود قرار می‌دهد در آن روز که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست. یکی از آن هفت گروه، مردی است که زن زیبایی او را به سوی خود دعوت کند و او بگوید من از خدا می‌ترسم.»[۲] یکی از مهم‌ترین درس‌هایی که از این آیات می‌گیریم، جهاد با نفس است. این جهاد در زبان پیامبر به «جهاد اکبر» وصف شده است؛ چرا که مبارزه با دشمن درونی بسی سخت‌تر از مبارزه با دشمن بیرونی است. در حدیثی می‌خوانیم: پیامبر، گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد. هنگامی که (با تن‌های خسته و بدن‌های مجروح) باز گشتند، فرمود: «**آفرین به گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند؛ ولی جهاد اکبر بر آنها باقی مانده.**» مسلمانان عرض کردند: ای پیامبر خدا، جهاد اکبر چیست؟ فرمود: «**جهاد با نفس.**» همچنین از امام علی(ع) نقل شده است: «**مجاهد (حقیقی) کسی است که با (هوس‌های سرکش) نفس مبارزه کند.**»[۳] در روایات اسلامی آمده است: «**بزرگ‌ترین دشمن انسان، خشم و شهوت اوست. پس آن کس که این دو صفت را مهار کند، درجات وی عالی می‌گردد و به نهایت کمال می‌رسد.**»[۴]

۳۶. خواب‌های راست : در سورهٔ یوسف به چند خواب شگفت‌انگیز اشاره شده که به حوادثی که بعد از آن خواب‌ها اتفاق افتاده، اشاره کرده‌اند: خوابی که یوسف در کودکی دید و برای پدرش نقل کرد؛ خوابی که دو زندانی دیدند و برای یوسف گفتند و خوابی که پادشاه دید و یوسف تعبیر کرد. در قرآن به خواب‌های دیگری مانند این خواب‌ها نیز اشاره شده است. این خواب‌ها از پیچیده‌ترین اموری است که فکر افراد عادی و دانشمندان را از جهات گوناگون به خود جلب کرده است. دانشمندان هنوز نتوانسته‌اند حقیقت خواب‌های راست و رؤیاهای صادق را تفسیر کنند و اصولاً این مطلب از طریق تفسیر مادی رؤیا هرگز تعبیرپذیر نیست و تنها با تفسیر روحی و اعتقاد به استقلال روح می‌توان آن را تفسیر کرد. البته باید توجه داشت که همهٔ خواب‌ها این‌چنین نیست و بسیاری از خواب‌ها، علل دیگری مانند اضطراب و فکرهای پریشان، پرخوری، مریضی و ... دارد؛ اما وجود رؤیاهای صادق را نمی‌توان انکار کرد.[۵]

۳۶. چرا زندانی‌ها تعبیر خوابشان را از یوسف خواستند؟ : دو زندانی پس از آن‌که از یوسف(ع) تقاضا کردند که خواب آنها را تعبیر کند، گفتند که علت تقاضای ما این است که به نظر ما تو آدم نیکوکاری هستی. رابطهٔ این نیکوکاری با آن تقاضا این است که معمولاً مردم معتقدند که انسان‌های نیکوکار، دل‌هایی پاک دارند و روابط جریان‌ها و حوادث عالم را بهتر می‌فهمند و به هدایت نزدیک‌ترند و بنابر این، معنای چیزهایی مانند خواب‌های راست را که برای دیگران مخفی است، بهتر می‌دانند. به همین جهت ـ به راستی ـ معتقدند که نیکوکاران به خاطر صفای باطنشان، حقایقی را می‌دانند که از دیگران مخفی است.[۶]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۵۶
۲ـ نمونه، ج۹، ص ۴۰۲
۳ـ پیشین، ص ۳۷۵
۴ـ منشور جاوید، ج۱۱، ص ۳۹۰
۵ـ اقتباس از نمونه، ج۹، ص ۳۱۱ و ج۱۹، ص ۴۸۱
۶ ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۷۵

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ مَا كَانَ
لَنَآ أَن نُّشْرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيْءٍ ۚ ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ عَلَيْنَا
وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾
يَٰصَاحِبَيِ ٱلسِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ
ٱلْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوهَآ
أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ ۚ إِنِ ٱلْحُكْمُ
إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّآ إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يَٰصَاحِبَيِ ٱلسِّجْنِ أَمَّآ أَحَدُكُمَا
فَيَسْقِى رَبَّهُۥ خَمْرًا ۖ وَأَمَّا ٱلْءَاخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ
مِن رَّأْسِهِۦ ۚ قُضِىَ ٱلْأَمْرُ ٱلَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَقَالَ
لِلَّذِى ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٍ مِّنْهُمَا ٱذْكُرْنِى عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ
ٱلشَّيْطَٰنُ ذِكْرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِى ٱلسِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾
وَقَالَ ٱلْمَلِكُ إِنِّىٓ أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَٰتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنۢبُلَٰتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَٰتٍ ۖ يَٰٓأَيُّهَا
ٱلْمَلَأُ أَفْتُونِى فِى رُءْيَٰىَ إِن كُنتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

من ازآیین پدرانم ابراهیم واسحاق و یعقوب پیروی کردم. بـرای ما شایسته نبـود چیزی را همتای خدا قـرار دهیم؛ این از فضل خدا بـر ما و بر مردم اسـت؛ ولی بیشـتر مردم شـکرگـزاری نمی‌کننـد. ۳۸ ای همراهان زندانی من! آیـا خدایـان پراکنده بـهترند، یا خداوند یکتای پیروز؟! ۳۹ این معبودهایی که غیر از خـدا می‌پرسـتیـد، چیـزی جـز اسـمهایی (بی‌مسـمّا) که شـما و پدرانتان آنهـا را (خـدا) نامیده‌ایـد، نیسـت؛ خداوند هیچ دلیلی بـر آن نازل نکرده؛ حـکم تنها ازآن خداسـت؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید. این است آیین پابـرجا؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ۴۰ ای همراهان زندانی من! امّـا یکـی از شما (دو نفر، آزاد می‌شود؛ و) ساقی شراب بـرای صاحـب خود خواهد شـد؛ و امّا دیگری بـه دار آویخته می‌شود؛ و پرندگان از سـرِ او می‌خورند. و مطلبـی که دربـارهٔ آن (از من) نظر خواسـتید، قـطعی و حـتمی اسـت.» ۴۱ و بـه آن یکی از آن دو نفر، که می‌دانسـت رهایی می‌یابـد، گفت: «مرا نزد صاحبت [= سـلطان مصر] یادآوری کن.» ولی شـیطان یادآوری او را نزد صاحبـش از خاطر وی برد؛ و به دنبال آن، (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند. ۴۲ پادشـاه گفت: « من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند؛ و هفت خوشهٔ سبز و هفت خوشهٔ خشـکیده؛ (که خشکیده‌ها بر سبزها پیچیدند؛ و آنها را از بین بـردند.) ای جمعیّت اشـراف! دربـارهٔ خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می کنید.» ۴۳

۳۸. عصمت پیامبران(ع)؛ لطف خدا بر مردم : منظور از این‌که حضرت یوسف(ع) توحید و نفی شرک را فضل و موهبتی از جانب خدا بر خود و پدرانش می‌داند، مشخص است؛ زیرا این موهبت، بزرگ‌ترین لطفی است که ممکن است خداوند به بنده‌اش بکند و سعادت ابدی در گرو آن است؛ اما این‌که فرمود این موهبتی که خدا به پیامبران(ع) عنایت کرده، فضل و بخششی بر مردم از طرف خداست، منظور این است که انسان‌ها علاوه بر الهام عقل و فطرت به خوبی و تقوی و راستی، به چیزی نیاز دارند مجهز شوند که آنها را از احکام دینشان آگاه کند و آن همان وحی و نبوت است. همچنین لازم است که در هر زمان، افرادی با دل‌های پاک و جان‌های نورانی وجود داشته باشند که از لوث شرک پاک مانده و بر فطرت توحیدی باقی مانده باشند؛ زیرا اگر همهٔ انسان‌ها به حال خود رها شوند، بعید نیست که همگی به خاطر توجه به مادیات و بی‌توجهی به خدا شرک بورزند و هدف خلقت انسان که عبادت خدا است، از بین برود. وجود چنین افرادی، همچون چراغ‌های نورانی در ظلمتکدهٔ زمین، مردمی را که در مادیات و دوری از معنویت فرو رفته‌اند، از خواب غفلت بیدار می‌کند و در هر زمانی همچون ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده، کسانی را که طالب هدایت باشند، به سوی عالم برتر هدایت می‌کند. این افراد که پیامبران و امامان معصوم هستند، از هدف خلقت ـ که عبادت و توجه به خداست ـ پاسداری می‌کنند و اگر آنان نباشند، زمین اهل خود را فرو خواهد برد. بدین جهت، یوسف صدیق(ع) فرمود: این‌که من و پدران پاکم تنها خدا را می‌پرستیم و از هر گونه شرک پاک هستیم، هم فضل و عنایت بزرگی بر خود ما است و هم لطف عظیمی بر دیگر مردم؛ اما بیشتر مردم به این عنایت الهی توجه نمی‌کنند و شکر آن را به جا نمی‌آورند.[1]

۴۰. خدایان مشرکان؛ اسم‌هایی بی‌مسمّا : این تعبیر برای خدایان مشرکان بدین جهت است که در پشت این اسم‌هایی که آنها با احترام از آن یاد می‌کنند و در مقابل آن کرنش می‌نمایند، چیزی وجود ندارد. آنها در حقیقت چند اسم را می‌پرستند؛ مانند خدای دریا، خدای خشکی، خدای زمین، خدای آسمان و مانند اینها.[2]

۴۰. سوء استفاده از یک شعار سازنده : شعار «ان الحکم الا لله» که یک شعار مثبت قرآنی است و هر گونه حکومت جز حکومت الله و آنچه را که به او منتهی می‌شود، نفی می‌کند، متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده‌های عجیب واقع شده است؛ از جمله، خوارج نهروان که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج‌سلیقه بودند، برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار متمسک شدند و گفتند تعیین «حَکَم» (داور) برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است؛ زیرا خداوند می‌گوید: «ان الحکم الّا لله» **(حکومت و حکمیت مخصوص خداست)**؛ غافل از این‌که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبری‌شان از طرف خدا صادر شده، حکم آنها نیز حکم خداست؛ چرا که سرانجام به او منتهی می‌شود. اگر داورها را امام علی(ع) تعیین می‌کرد، حکم آنها حکم علی(ع) و حکم او حکم پیامبر(ص) و حکم پیامبر(ص) نیز حکم خدا بود. اصولاً ممکن نیست که خداوند مستقیماً بر جامعهٔ انسانی حکومت کند و لازم است اشخاصی از نوع انسان ـ البته به فرمان خدا ـ زمام حکومت را به دست گیرند؛ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل حکمیت را بر علی(ع) ایراد گرفتند و حتی ـ العیاذ بالله ـ آن را دلیل انحراف حضرتش از اسلام دانستند. این‌چنین، سازنده‌ترین برنامه‌ها، هنگامی که به دست افراد نادان بیفتد، به بدترین وسایل تخریب حکومت اسلامی تبدیل می‌شود.[3] نقل شده است پس از آن که امام علی(ع) از این سوء استفادهٔ خوارج از آیهٔ قرآن اطلاع یافت، فرمود: «**سخن حقی است که در آن منظور باطلی دارند.**»[4]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۷۷ ۲ـ پیشین، ص ۱۸۰ ۳ـ نمونه، ج۹، ص ۴۱۸
۴ـ نهج‌البلاغه، حکمت ۱۹۸

قالوا أضغاثُ أحلامٍ وما نحنُ بتأويلِ الأحلامِ بعٰلمينَ ﴿۴۴﴾
وقالَ الّذي نجا منهما وادّكرَ بعدَ أمّةٍ أنا أُنبّئُكم بتأويلِهِ
فأرسلونِ ﴿۴۵﴾ يوسفُ أيّها الصّدّيقُ أفتنا في سبعِ بقراتٍ سمانٍ
يأكلُهنّ سبعٌ عجافٌ وسبعِ سنبلاتٍ خضرٍ وأُخرَ يابساتٍ
لعلّي أرجعُ إلى النّاسِ لعلّهم يعلمونَ ﴿۴۶﴾ قالَ تزرعونَ سبعَ
سنينَ دأبًا فما حصدتُم فذروهُ في سنبلِهِ إلّا قليلًا ممّا
تأكلونَ ﴿۴۷﴾ ثمّ يأتي من بعدِ ذٰلكَ سبعٌ شدادٌ يأكلنَ
ما قدّمتُم لهنّ إلّا قليلًا ممّا تحصنونَ ﴿۴۸﴾ ثمّ يأتي من بعدِ ذٰلكَ
عامٌ فيهِ يُغاثُ النّاسُ وفيهِ يعصرونَ ﴿۴۹﴾ وقالَ الملكُ ائتوني
بهِ فلمّا جاءَهُ الرّسولُ قالَ ارجع إلى ربّكَ فسئلهُ ما بالُ
النّسوةِ اللّاتي قطّعنَ أيديَهنّ إنّ ربّي بكيدِهنّ عليمٌ ﴿۵۰﴾ قالَ
ما خطبُكنّ إذ راودتنّ يوسفَ عن نفسِهِ قلنَ حاشَ للّٰهِ
ما علمنا عليهِ من سوءٍ قالتِ امرأتُ العزيزِ الئٰنَ حصحصَ
الحقُّ أنا راودتُهُ عن نفسِهِ وإنّهُ لمنَ الصّٰدقينَ ﴿۵۱﴾ ذٰلكَ
ليعلمَ أنّي لم أخنهُ بالغيبِ وأنّ اللّٰهَ لا يهدي كيدَ الخائنينَ ﴿۵۲﴾

گفتند: «خوابهای پریشان و پراکنده‌ای است؛ و ما از تعبیر این گونه خوابها آگاه نیستیم.» ۴۴ و یکی از آن دو که نجات یافته بود ـ و بعد از مدتی به خاطرش آمد ـ گفت: «من تأویل آن را به شما خبر می‌دهم؛ مرا (به سراغ آن جوان زندانی) بفرستید.» ۴۵ (او به زندان آمد، و چنین گفت:) یوسف، ای مرد بسیار راستگو! دربارهٔ این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خورند؛ و هفت خوشهٔ تر، و هفت خوشهٔ خشکیده؛ تا من به سوی مردم بازگردم، شاید (از تعبیر این خواب) آگاه شوند. ۴۶ گفت: «هفت سال با جدیّت زراعت می‌کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، در خوشه‌های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). ۴۷ پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید، که آنچه را برای آن سالها ذخیره کرده‌اید، می‌خورند؛ جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. ۴۸ سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود؛ و در آن سال، مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند (و سال پر برکتی است.)» ۴۹ پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» ولی هنگامی که فرستادهٔ او نزد وی [= یوسف] آمد گفت: «به سوی صاحبت بازگرد، و از او بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بود؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است.» ۵۰ (پادشاه آن زنان را طلبید و) گفت: «به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند: «منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الآن حق آشکار گشت. من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم؛ و او از راستگویان است. ۵۱ این سخن را بخاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم؛ و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی‌کند. ۵۲

۴۴ . خواب‌های پریشان : بزرگان مصر، رؤیای پادشاه را خواب‌های پراکنده نامیدند. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان در عالم خواب، از رؤیایی به رؤیای دیگر منتقل می‌شود؛ یعنی خواب‌ها و رؤیاهای متفاوتی می‌بیند. هنگامی که این خواب‌ها بدین صورت با هم آمیخته شوند، دیگر نمی‌توان از این چند خواب نتیجه‌ای گرفت و به حقیقت آن پی برد. به همین جهت، به این نوع خواب، خواب پریشان و پراکنده می‌گویند. بعید هم نیست که پادشاه مصر این رؤیای عجیب را در یک خواب ندیده بلکه در دو یا چند نوبت مشاهده کرده باشد؛ چنان‌که تورات هم اشاره کرده که او خواب گاوهای چاق و لاغر را در یک نوبت دید و خواب خوشه‌های سبز و خشکیده را در نوبتی دیگر. به همین جهت، بزرگان مصر، خواب‌های او را خواب پریشان و پراکنده خواندند و گفتند: ما تعبیر این خواب‌ها را نمی‌دانیم و فقط خواب‌های صحیح و سالم را می‌توانیم تعبیر کنیم؛ اما یوسف صدیق با علم الهی خود آن را تعبیر کرد.[۱]

۴۶ . یوسف صدّیق : علت این‌که آن شخص، یوسف(ع) را «صدیق» (به معنای بسیار راستگو) خواند، این بود که راستگویی یوسف را از تعبیر درست و راستی که برای خواب او و هم‌بندی‌اش در زندان کرد، مشاهده کرده و نیز راستی و صداقت گفتار و کردار او را در زندان دیده بود. شایان توجه است که خداوند با نقل سخن آن مرد، این لقب زیبا را برای یوسف تصدیق کرده است.[۲]

۵۰ . عزت نفس : یوسف(ع) نمی‌خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد. او نمی‌خواست پس از آزادی، به صورت یک مجرم یا دست‌کم یک متهم که مشمول عفو شاه شده است، زندگی کند. او می‌خواست نخست در بارهٔ علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی‌گناهی و پاکدامنی‌اش کاملاً اثبات گردد، سپس تبرئه و با سربلندی آزاد شود. در ضمن، آلودگی سازمان حکومت مصر را ثابت کند.[۳] در روایتی از پیامبر اکرم می‌خوانیم: «**صبر و بزرگواری یوسف(ع) شگفت‌انگیز است. هنگامی که آمدند و از او تعبیر خواب پادشاه را پرسیدند، نگفت تا وقتی که از زندان بیرون نیایم، نمی‌گویم؛ ولی هنگامی که آمدند او را از زندان آزاد کنند، بیرون نیامد تا از اتهامی که به او زده بودند، تبرئه گردد.**»[۴] همین صبر و بزرگواری باعث شد پادشاهی که در ابتدا (آیهٔ ۵۰) گفته بود «**او را نزد من آورید**»، (در آیهٔ ۵۴) بگوید: «**او را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم.**»[۵]

۵۲. اثبات پاکدامنی یوسف از سوی خودش : باید توجه داشت که این آیه و آیهٔ بعد، سخن حضرت یوسف(ع) است و نه سخن همسر عزیز مصر. این شیوه ـ یعنی ذکر سخنی از شخصی بدون آوردن نام گوینده ـ در قرآن زیاد به کار رفته است. منظور از این‌که یوسف فرمود «**این سخن را به خاطر آن گفتم**»، همان سخنی است که یوسف در دو آیهٔ پیش در بارهٔ تحقیق و تفحص برای اثبات بی‌گناهی خود بیان کرد. یوسف(ع) فرمود که من آن درخواست را برای آن کردم که حقیقت مشخص شود تا اولاً عزیز مصر یقین کند که من در غیاب او قصد سوئی به همسرش نداشتم و ثانیاً همه بفهمند که خائن کیست و به طور کلی خائنان روسیاه شوند. در ضمن، این کلام یوسف، پاکی و صداقت او را برای همگان ثابت کرد، و به همین جهت، هنگامی که آمادگی خود را برای سرپرستی خزاین سرزمین مصر اعلام کرد، پادشاه فوراً پذیرفت.[۶]

۱ـ المیزان، ج۱۱، ص ۱۹۰
۲ـ پیشین، ص ۱۹۱
۳ـ نمونه، ج۹، ص ۴۳۰
۴ـ اطیب‌البیان، ج۷، ص ۲۱۰
۵ـ المیزان، ج۱۱، ص ۲۰۳
۶ ـ پیشین، ص ۲۰۲